بخش نهم

راههای کهن و نو در لوت شمالی و مرکزی

مراد از راه در این‌گفتار مسیرهای‌شناخته وپیموده توسط کاروانیان‌ولشگریان و عابران در دشت لوت است که این مسیرها محلی مسکونی را به‌جای‌مسکونی دیگر پیوسته‌اند. گذشته این راهها معلوم نیست. و بسیاری از آنها از هـزار و شاید دوهزار سال قبل تاکنون مورد عبور ومرور می‌باشند. در انتخاب‌مسیرها همیشه سه نکته مورد توجه بوده که اولی‌فاصله‌کوتاه و دومی وجود آب‌وعلوفه در طول آن و سومی وضع طبیعی زمین با ملاحظه مقتضیات فصل و نوع‌مرکـوب است. در دشت‌لوت شمالی و جنوبی بواسطه وضع طبیعی مساعد از جمیع‌جهات میتوان راهی شد، مشکل‌یافتن آب‌وعلف‌درمیان نباشد. گذشته از شاهـراههای بزرگ تاریخی بین ایالات و ولایات در هرناحیه بین شهرها و آبادیها هم راه‌های دیگـری وجـودداشته که در کتب و منابع کمتر از آنها یـاد شده است خـاصه اگر دوشهر معروف باشند مثل‌راه بین بم و کرمان و خبیص به کرمان و غیـره ولی وجود آنها مسلم است. بعضی ازمسیرهای ادوار تاریخی بواسطه وضع‌خاص و موارد استفاده ناشناس مانده‌اند مانندآنچه بی‌راهه گفته می‌شود و درموارد لزوم از آن بهره‌مند میشوند یاراههای‌هجوم و فرار یاغیان و طاغیان یـاراههای کوچ چادرنشینان و غیره.

نکته‌دیگر اینکه وضع موجود این راهها چطور است؟ بعضی از شاهراه‌های بزرگ درهمان مسیر طبیعی قدیم ساخته و پرداخته گشته و از راههای ماشین‌رو شده‌اند مثل راه بم ـزاهدان یـا راه بیرجند به خبیص وراه بیرجند به‌نه و راه کرمان به نای‌بند ودیهوك‌وتون یا راه یزد به طبس و غیره .

بخش دیگر این راهها به‌تدریج برحسب ضرورت ماشین‌رو شده‌اند واصولا جز موارد خاص امروز میتوان با دقت و ممارست ووسائل کافی از تمام راههای

قدیم در داخل لوت گذشت و بطور کلی چند مانع برای سفر با ماشین در داخل لوت وجود دارد. اول کوههای داخلی و ریگها و کلوت‌ها هستند، باشترهم نمیتوان تمام آن نواحی را بازدید کرد. دوم عبور از دره‌های عمیق رودشور و کویر های رودشور است که آنجاهم برای عبور باشتر بسیار دشوار است و سوم رشته‌های ماسه‌ای در جنوب شرقی و جنوب غربی لوت مرکزی است که تنها باشتر میتوان از آنجاها گذشت .

مشکلات شناسائی راههای قدیم

بسیاری از راههای قدیم که امروز شناخته وآماده برای سفر با ماشین شده‌اند بعلل فنی ساختمان راه درجاهائی مسیر آنها عوض شده و راه قدیم در کنار افتاده است. راه بزرگ یزد به طبس سالها همان مسیر تاریخی بوده‌است. بعداز پیدایش ماشین در چند تکه مسیر آن عوض شده و پس‌از تعمیر این راه در دوسال اخیر مسیر تاریخی در پاره‌ای جاها تغییر یافته و راهی که امروز درپیش است از رباط محمد ورباط‌شیخ نمیگذرد. بین‌رباط‌خان ورباط پشت بادام راه قدیم در جنوب از تخت شاه‌عباسی می‌گذشته و چشمه شتران یکی از مراحل بین راه بوده است ودرجنوب‌ساعندراه‌قدیم از زیرآب عبور میکرده و امروز این محل مخروبه در کنار جاده است. در راه راوربه نای‌بند و دیهوك هم مسیرراه عوض شده و حوض‌خان دور ازراه افتاده است و چون قوافل نادری هم که‌ازاین راهها عبور مینمایند راههای جدید را در پیش میگیرند لاجرم پاره‌هائی از راههای قدیم فراموش خواهند شد .

مراحل راهها

مراحل راههای قدیم فواصل ثابتی را نمی‌رسانند و در توصیف بعضی از راهها می‌بینیم که دوری راه متناسب با تعداد روزسفر نیست واین خود رامارادر بیان مسیر راه دچار تردید مینماید مانند راه‌نو، از راس‌الماء تا ده‌سلم که درکتب ضبط است که درمدت ٤ روز طی میشود ولی با ملاحظه فاصله، مشکل است که این مسافت را در مدت چهار روز پیمود. علت موضوع اینکه مراد ازچهارروزاین نیست که نیمی از ٢٤ ساعت در راه و نیمی در توقف باشند. در راههائی که

آب و علوفه هست راه‌پیمائی از ۸تا ۱۰ ساعت که بین ٦ تا ۸ فرسخ مـی‌شود متجاوز نیست. هرقدر بیابان‌خشك‌تر باشد راه‌پیمائی طولانی‌تر است و گـاهی به ۱۰ فرسخ در روز میرسد و این امر مستلزم آنست که در ٢٤ ساعت فقط۳تا ٤ ساعت استراحت‌باشد و با سرعت در کوتاه‌ترین زمان از بیابان‌عبور کـرد- چنانچه بهمین صورت گابریل مسافت بین چاه گرسفید تا کشیت را طی کـرد. در توصیف راههای قدیم وضع راه را بوسیله یك منزل سبك یا یك منزل سنگین بیان کرده‌اند .

مراحل بین راه گاهی مشخص و گاهی نامشخص می‌باشند. در تـوصیف بعضی از راهها ذکر مراحل آمده و در راههای دیگر تنها تعداد روز ثبت استو در کتب جغرافیائی قدیم گاهی فقط جمله از آنـجا به . . . . . .ضبط گشته و مسیر معلوم نیست. مراحل بین راه چندشکل دارند که حتی در روی نقشه هـای موجود اسامی آنها هست ولی چگونگی آنها معلوم نیست .

صورت اول مرحله راه‌فقط اقامت‌گاه است بدون ساختمان یا آب آشامیدنی که نام محل‌یك عارضه طبیعی یا یك‌کوه یا یك نام مشخص است مانند اسامی که در روی نقشه یك میلیون‌ایران‌درطول راه کاروان روخبیص به خوسف دیده‌می- شود که در آنجا طبسین و نیمه وخشك‌رودوسه‌چونگی وهفت گود و گدار باروت و غیره ضبط است. از ظاهر بعضی از این اسامی به ماهیت محل میتوان پی برد مانند خشك‌رود وهفت‌گودوگدار باروت‌امامفهوم طبسین و نیمه‌وسه‌چونگی‌بظاهر ناروشن است .

صورت دوم ـ مراحلی که در آنجاها آب میتوان یافت واین محلها از لحاظ قوافل اهمیت فراوانی داشته و در کتب جغرافی نویسان سده چهارم ضبط است که بنام حوض یا چـاه یا چشمه ویا برکه معرفی شده‌اند آنچه از این مکانهابه- شکل‌چاه و حوض بـوده‌اند با کوشش مـردم‌بـرای برخـورداری از آب همیشه دائر مانده ولی برکه یا چشمه البته در طول زمانی‌درازازبین رفته‌اند،معهذاچون چشمه‌ها در نقاط آب‌خیز بوده، بسیاری از آنها درهمان محل یا مجاور آن امـروز هم دیده می‌شوند مانند چشمه راس‌الماء در بلوچ آب در لـوت زنگی‌احمد یـا چشمه راس‌الماء دیگری در انبار لوت شمالی یـا چشمه موگو در راه طبس بـه بهاباد و چشمه سفید درهمین راه و غیره .

صورت سوم- بنائی را شامل است که درمراحل بیابانی نامسکونی **قباب** یـا **گنبدك** بوده و در نوشته‌های جغرافی نویسان قدیم مشخص شده‌اند .**این‌محل‌هـا** پناهگاهی برای استراحت و برکناری از گرمای شدید و طوفان ریگ بوده‌اند. در

بعضی جاها کاروانسرا وجود داشت که این کاروانسراها چه در بیابان و چه در شهرها برای پذیرائی از قوافل است. در کاروانسراهای معمور و مسکونی بین راه یکی دوتن سرایدار اقامت‌داشته و مایحتاج قوافل را از مواد غذائی و علوفه و آب تامین میکرده‌اند و یکی از بزرگترین ثواب‌ها در دنیای قدیم احداث این‌قبیل کاروانسراها بوده است‌که شاید سابقه آن به زمان ساسانیان‌واشکانیان برسد و بعضی از آنها در دوره اسلامی‌مرمت گشته یا تجدید بنا یافته‌اند. ناصر خسرو در سفر حج خود در شرح راههای بیابانی دعای‌خیر نثار بانیان گنبدك و کاروانسراها و حوض‌آب کرده است.

در طول راههای قدیمی، گاهی دوياسه‌بنا درکنارهم می‌بینیم که نمودارانهدام یك کاروانسرا وبنای دیگری درکنار آن‌وبنای‌سومی بعداز خرابی دومی‌می‌باشند. در کتب جغرافیائی بعداز اسلام بیشتر اصطلاح‌رباط بکاررفته که مفاد آن‌کلی‌تر از کاروانسرا و قلعه‌ها و کلات‌ها هم مشمول آن میشوند .

زندگی کاروان در طول سفرتحت‌نظم و نسق خاصی بوده‌است که شاید در هزار سال تاریخ تفاوتی‌نکرده‌باشد. در راههای دراز قافله بزرگی روبراه‌میشده وشاید چندین روز مسافران برای آماده شدن قافله در انتظار بوده‌اند . قافله‌با هدایت کاروانسالاری‌روبراه‌افتاده‌واوامر اورادرباره‌انتخاب‌مسیر یا محل‌استراحت وزمان حرکت موبمو اجرا میکردند . تاورنیه در سفرنامه خود شرح‌جالبی در باره مقررات سفر قوافل دارد .

مراحل بین راه تنها برای‌شناسائی و مسافت پیموده بحساب‌می‌آمدندوگرنه قوافل همیشه در مدت معین بمکان معهود نمیرسیدند ومحل توقف‌مورد نظر نبوده زیرا برحسب ساعت حرکت و شرائط راه‌پیمائی قافله زودتر یا دیرتر میرسید واز طرفی مراحل در رفت و برگشت یکسان نبودند. منزل اول مسیر سبك‌بودو منزل‌آخرسنگین‌وگاهی منزل‌سنگین‌آخر دوروزه طی میشد. درطول راهها پاره‌های فرعی وجود داشت و گاهی قوافل به جهاتی از بیراهه میرفتند و زمانی برای‌عبور از یك آبادی که مسافر داشت و بار بایستی در آنجا خالی شود راه رادورمیکردند وما که امروزسفرهای آن زمان را مطالعه مینمائیم در مسیر ناصرخسرو از لوت شمالی دچار تردید می‌شویم که چطور از طریق نائین و جندق رفته و از آنجابه‌ـ رباط کلمرد آمده وبه چهارده طبس رسیده است، چون بین جندق و طبس راه مستقیم وجود دارد، راهی که بسیار معروف بوده و ماك گرگور انگلیسی‌وسون هدین از آن گذشته‌اند. و اصولا برای رفتن از نائین به طبس‌نیازی به رفتن به جندق نیست .

منابع جغرافیائی

منابع جغرافیائی موجود درباره راههای دنیای قدیم منحصر به چند کتاب جغرافی‌نویسان سده سوم و چهارم هجری است وبعد از این زمان کتب خاصی درباره مسالك وجود ندارد و در تواریخ محلی وسفرنامه‌ها باید خطوط ارتباطی را جستجو کرد ولی راههائی که اصطخری وابن‌حوقل و مقدسی توصیف‌نموده‌اند زمانی بس دراز پیش‌از هجوم عرب به ایران وجود داشته‌اند و بناچار در زمان ساسانیان با ملاحظه وحدت امپراطوری ایران و قدرت حکومت‌مرکزی همین راهها با سازمانی منظم تروبا خدمات راهداری رفت‌وآمد را بین ایالات شرقی ایران و فارس وخراسان برقرار میداشتند. بنای برج‌های راهنما و آب‌انبار و پناهگاه و کاروان سرا مربوط به دوره‌ساسانیان‌است زیرا در شرحی که اصطخری‌وغیره درباره این راهها دارند با وجود کوتاهی بیان حاکی از بناهای مخروبه و قلعه‌های نامسکون و گنبدهای بی صاحب می‌باشند. در لوت زنگی‌احمد و درآبادی کشیت آثار خرابه‌های دوره ساسانی مشهود است که در کتب جغرافی نویسان نامی از آنها نیست و راهی از طریق چشمه بلوچ آب، آبادی اسپی را در شرق لوت به روستای کشیت مربوط میداشته و این راه‌قدیمی ساسانی بعداز اسلام‌هم مورد آمدوشد بوده و حتی امروزهم شترداران بلوچ در طول‌آن‌دیده می‌شوند.

نکته دیگر درباره راههای مذکور در کتب جغرافی‌نویسان بعداز اسلام‌اینکه این راهها خطوط بزرگ ارتباطی بین ایالات بوده‌اند ودر توصیف هر ایالت وضع ارتباطی آنرا با ایالات مجاور شرح داده‌اند، مثل راه فارس به کرمان یافارس‌به خراسان یاکرمان به سند وغیره. از ذکر راههای فرعی و راههای محلی بین شهرهای‌یك‌ایالت خودداری‌شده و بعضی از راههای داخلی جزئی ازراههای‌بزرگ سراسری بوده‌اند . راه یك استان به استان دیگر از یك شهر مرزی آن استان شروع شده و به‌یك شهر مرزی‌استان‌دیگر ختم میشود مثل راه کرمان به‌خراسان که از خبیص تا خوسف توصیف شده یا راه یزد به خراسان که از یزد تا ترشیز مذکور افتاده‌ولی در هیچ کتابی توصیفی از راه اصفهان به یزد و کرمان نداریم و راهی بین خبیص و بم ذکر نشده و راه خبیص به گواشیرهم ضبط نیست بنابراین نباید طبق نوشته‌های‌موجودراههای دنیای‌قدیم را شرح داد وتوماشك روسی در اشتباه بزرگی افتاده‌که تصور کرده است‌در اطراف لوت پنج‌راه‌بزرگ وجود داشته است .

اعلام جغرافیائی

مشکل بزرگی که‌امروز در ضبط اعلام جغرافیائی وجود دارد یافتن‌مفهوم اعلام و تلفظ درست و ثبت صحیح‌آنهاست. بعضی از اعلام‌جغرافیائی بـواسطه شهرتی بس کهن ثبتی درست یافته‌اند و اگرمعنی آنها ناروشن است در طـرز نوشتن و تلفظ آنها تردیدی نیست مانند کرمان و بم و یزد و خـوسف و نـه‌و نرماشیر وریگان وغیره... پاره‌ای از اسامی‌موجودومعروف‌توسط‌جغرافی‌نویسان بطرق مختلفی ضبط گشته که معلوم نیست نام اصلی چه بوده و صور گوناگون این نام برحسب تفاوت زبان یا تفاوت لهجه یا سهوکاتب و چه‌بسا اشتباه‌خـود نویسنده بوده است مثل نام اسپی که نصرت‌آباد کنونی سرراه زاهدان‌است کـه امروز هم بلوچها به‌آن محل اسپی گویند ولی در کتب جغرافیائـی سپی وصفی واصفه و اسپینج‌هم آمده است یا آبادی‌هائی بنام فهرج که یکی از آنها نزدیکی بمپورودومی روستائی بین بم و زاهدان و سومی روستائی از یزد است. فهرج بصور مختلف فهرج و پهره وپوره و بوره ضبط گشته است .

بسیاری از اعلام جغرافیائی بعداز اسلام تغییر چهره داده عـربی شده یـا عرب‌نما گشته‌اند و بعد از دوره متمادی بازنام قدیمی اعتبار خود را بازیافته‌و امروز بشکلی جزآنچه در کتب ضبط است مشهور می‌باشندمانند راس‌الماء که معلوم نیست ترجمه چه نام فارسی است شاید سرچـاه یا انبار یـا سرآب بـه راس‌الماء بدل‌شده باشندو هم‌چنین است نام خبیص که معلوم است این قصبه بعد از اسلام چنین اسمی یافته . رباط گورموجود سرراه یزد به طبس بنام‌رباط خورورباط خوران‌ضبط است و نمیدانیم کدام صورت‌را درست پنداریم.

خطاهای فاحشی در ضبط اعلام توسط کاتب کم‌دانش رخ داده و چه بسا- نویسنده کتاب هم نام نامانوسی رابه غلط شنیده یا خوانده و ضبط کرده‌است و امروز که این اعلام را بطوریکه در کتب ضبط است‌با نام محل مقایسه میکنیم به اشتباه فاحش نویسنده پی‌میبریم بطور نمونه محل انجیره منزل اول راه یزد به طبس که درغالب کتب جغرافی‌نویسان سده چهارم ضبط است و بـه اشتباه در روی نقشه‌های موجود انجیرك نویسند در متن فارسی اصطخری این نام‌ابخیزه ثبت شده که پیداست خطا در قرائت‌کلمه‌بوده است. در مواردی دیگر نام‌موجود بکلی با ضبط‌قدیمی تفاوت دارد که معلوم نیست آیا نام قدیم درست است‌مانند نام مغو، محلی در راه بیابان‌شوربین طبس و بهابادکه در محل امروز موگوموگا

گویند ولی در کتب اصطخری و سایرین‌مغول و مغرل‌آمده است. مغو بمعنی‌خانه و پناهگاه وجمع‌آن مغانی‌است اما مغول چه مفهومی دارد؟ هم‌چنین محلی در راه خبیص به ده‌سلم بنام گوجارکه در کتب قدیم گورخارجی و گورحاجی آمده و گوجار معنی درستی ندارد ودربیابان طبس جای دیگری گوجهراست‌ودرسیستان در طول هیرمند هم محلی است که آنرا گورحاجی گویند. در محل یك برجستگی گلی شبیه به قبر وجود دارد و نام گورخارجی که قبری در بلندی است‌به‌شکل محل بهتر نزدیك است. آیا گوجار تحریفی از گور خارجی است؟.

در کتب جغرافی نویسان مسلم بسیاری از اعلام جغرافیائی دانسته یا ندانسته فراموش‌گشته‌اند، ازجمله عوارض طبیعی و حتی کوههای معروف‌ورودها و مسیل‌ها ضبط نیستند تنها نام برخی از کوهها بعللی آمده‌اند مثل جبل‌قفص‌و جبل‌فضه واز رودهای دائمی‌نام هیرمند و حلیل‌رود وزاینده‌رود رامی‌بینیم‌وحال اینکه عوارض طبیعی هریك‌نامی داشته و شناسائی‌این عوارض برای توجیه‌راهها بسیار ضروری بوده است نمونه این‌عوارض تپه کوچکی در راه خبیص به‌خوسف است که چون یکی از منازل راه‌کنار آن بوده نام تپه که بارسك بوده ضبط‌است (این تپه را امروز بادریز گویند و پیوستگی بارسك بابدریز معلوم نیست).

در ضبط نامهای شهرها و روستاها هم اختصار بکار رفته و تنها شهرها و آبادیهای بزرگ در هر ایالت نوشته شده‌اند ولی در توصیف راهها حتی‌آبادی کوچکی با دوتن ساکن آن برای شناسائی راه ذکر گشته‌اند. از جمله آبادی‌بیره قدیم از توابع‌یزد است که درآن زمان بیست‌نفر سکنه داشته ولی چون سرراه طبس بوده اسم آن هست ولی بسیاری از قراء و قصبات که از راههای اصلی برکنار بوده‌اند ثبت‌نگشته‌اند .

خطرنابودی اعلام

اعلام‌جغرافیائی بیابانهای ایران با تغییر وضع معیشت و وسائل ارتباط خطرنابودی درپیش‌دارند که اگر توجهی عاجل به جمع‌آوری این اسامی نشود در آتیه بسیارنزدیك که‌شاید از ۲۰سال تجاوز نکند کلیه اعلام قدیم ازخاطره‌ها محو خواهند گشت . بعضی از اعلام جغرافیائی نقشه‌های موجود راکه صدسال عمر ندارند کسی درمحل نمی‌شناسد البته بسیاری ازاین اعلام به غلط ضبط شده‌اند ولی اسامی درست‌راهم اهالی محل نمی‌دانند و علت امر اینکه‌بابرافتادن راه‌های قافله رو و کم شدن زندگی ایلاتی وحشم‌داری مردم دهات ارتباط خودرا با صحرا و بیابان از دست داده‌اند و شگفت‌اینکه اهالی یك روستا ازراه بیابانی

این روستا با جاهای دور دانشی ندارند و بتدریج با متروك شدن راههای‌بیابانی خاطرات راهها و عوارض طبیعی و انسانی آنها فراموش گشته‌اند. با اینکه راه بیابانی قافله روبزرگی بین خبیص وده‌سلم وجود دارد امروز در خبیص شاید چند بلد انگشت‌شمار باشند که این راه رابه شمانشان دهند ولی در چند سال دیگر هیچکس در خبیص نامی از این راه بخاطر نخواهد داشت .

در زمانی بس دراز که مردم با این بیابان ها سروکار داشتند و در عبور از آن بلایای فراوان و نابکامی‌هائی دیده بودند و کسان خود را در سفراز دست میدادند و آنها را در جاهائی دفن میکردند بناچار اسامی خاصی برای عوارض طبیعی راهها ونواحی اطراف آن پیدا شده‌اندکه بر تعداد اسامی افزوده شده و قوافل با آگاهی کامل از این‌عوارض در بیابان‌ها طی طریق میکردند. فلان مسیل یا فلان تپه برای آنها نشانی مقدار راه پیموده بود و اگر شتری درمانده میشد آنرا در محلی رها کرده و در مراجعت با نشانیهای محلی آنرا باز می‌یافتندواگر طوفان ریك وشن آنها را از راه اصلی دور میکرد بکمك نشانی‌های کوه و تپه به‌راه اصلی باز می‌آمدند ودر تعریف ماجرای سفر بانشانی محل‌های‌بین راه‌جای وقایع راشرح می‌دادند .

آشنائی کامل به‌جاهای آبدار وعلف دار وسوخت‌دار از شرایط اصلی‌سفر بود هر بوته زاری اسمی داشت و هرچاله نم‌داری شناخته و معروف بود و حتی میدانستند که درفلان محل با کندن زمین میتوان آبی بدست آورد واین عارضه اسمی خاص داشت که در لوت شمالی شندمیگفتند و کلنل استوارت انگلیسی درجستجوی چنین‌محلی بین خورونای‌بند راه را گم کرد و اگرشند علیرضاخان را نیافته بود نابود میگشت. نیازمبرم به‌گیاه برای علوفه حیوانات و سوخت قوافل مردم را به گیاه‌شناسی وادارکرده و هر گیاهی با خصوصیات خود نامی دارد که گاهی چندنام محلی و منطقه‌ای و بلوچی برای یك گیاه می‌شناخته‌اند و خوشبختانه هنوز این معرفت فراموش نشده و اگر در کوهپایه شرقی لوت با چادرنشینان بلوچ آشنا شوید یا در سرچاه بیرجند از اهالی پرس‌وجو کنید نام تمام‌گیاهان بیابانی و تیره‌هاوگونه‌های آنرا می‌شناسند.

هنوز هم دیر نیست و با انتخاب‌بلدهای دانا که باید از شترداران‌قدیمی باشند و اطمینان از اینکه با چه راههائی آشنائی دارند بدشت لوت سفر کنید و باشگفتی‌تمام‌خواهید دید که تمام عوارض طبیعی از کوه و دشت و تپه و چاله و ریگ‌ومسیل وغیره نامهائی‌دارند و بلد شماحتی یك دق رسی درخت دارا در ۵۰ کیلومتری مسیر می‌شناسد و اول و آخر تمام مسیلها را میداند .

وقتی اینجانب از شهر راور عازم دشت‌لوت بودم در جستجوی چنین‌بلدی دوروز معطل ماندم، بالاخره در راور شخص موردنظر را نیافتم و با نشانی در ده علی واقع در چهار فرسخی راور کدخدای‌محل را معرفی کردند. این شخص ما را در لوت راور وکوه‌پشه‌کلوت وسرجنگل وجنگل گل‌تاغ راهنمائی کرد و تمام پیچ و خم دره‌ها و جهت مسیلها و عوارض‌زمین را بخوبی می‌شناخت و اسامی محل‌ها را میدانست و با آزمایشهای مکرری که از وی بعمل آوردم وسعت آگاهی وی از لوت شمالی شگفت انگیز بود. تعداد این قبیل بلدها در اطراف لوت زیاد نیست وشاید آنها آخرین بازماندگان لوت پیمایان باشند.

در طبس در پرس‌وجو درباره راه لوت بهاباد هیچکس نتوانست مرایاری کند به دهکده کریت رفتم. باوجودیکه سراین راه از کریت آغاز میشد در آنجا هم کسی خبری ازاین راه نداشت وبا پرس‌وجوی فراوان معلوم شد تنها یکنفر از اهالی فهلنونج ممکن است راهنمای ما شود .شخص مزبور را یافتم و ما را همراهی کرد، او راه را بخوبی بلد بود ولی دانش‌وافی در باره اعلام جغرافیائی محل نداشت.

اعلام جغرافیائی موجود، تاریخی بس‌دراز دارند. منشاء و قدمت آنها معلوم نیست بعضی از اعلام ازساخته‌های جدید است مثل‌گدار تفنگچی یا گدار باروت و غیره ولی برخی از اعلام بهمان صورت که در کتاب صورةالارض ابن‌حوقل‌آمده امروز هم معروف می‌باشند مثل شورورود و نیمه ورباط پشت‌بادام و انجیره و غیره .... بسیاری از اسامی محل که منسوب‌به‌شخصی بوده‌اند تغییر نام‌داده‌اند مانند رباط محمدو رباط‌حسن و نامهای حوض‌ها و غیره. اسامی حوض‌هاوچاهها بکرات عوض شده و هرگاه حوضی تعمیر گشته یا تجدید بنا شده‌نام تازه‌ای یافته است .

قبل از توصیف راههای تاریخی یك توضیح‌کوتاه برای بعضی‌اعلام‌جغرافیائی که بدفعات ازآنها یادخواهد شدضروری است .

حوض

در تمام بیابانهای داخلی ایران حوض به آب انبارهائی گفته میشود که آبگیری آنها از آب باران است و در جاهائی بنا میشود. که شیب زمین امکان هدایت آب باران رابه داخل مخزن بدهد. صورت ساده آن انباری باسقف گنبدی است که از یك‌طرف آب‌باران توسط نهری وارد شده و ازروزنی در سوی‌مقابل

آب ازآن بر میدارند.

حوض‌ها بناهای بزرگ یا کوچك‌آجری یاسنگی‌دارند، قدمت آنهازیاد استشاید یکی از اولین اختراعات انسان‌برای بهره‌گیری از آب در مناطق خشك بوده‌باشد. صدها از این حوض‌ها درشمال دشت‌لوت‌در اطراف خوسف و بیرجند دیده‌می‌شوند و اهالی که آب قنات یا چاه شور دارند بدین طریق آب آشامیدنی فراهم مینمایند. در ده‌سلم نمونه آنها زیاد است وشرط اصلی دائر بودن حوض‌تنقیه سالیانه آنست که گلهای خزینه را پاك کنندو این عمل از کارهای ثواب‌داربوده است و مردمان خیر درراههای بیابانی‌حوض می‌ساخته‌اند . در سالهای کم‌بارانی حوض‌ها خشك هستند و هر حوض نام بانی خود را دارد . .

کال (۱) ـ در لوت شمالی ومرکزی و خراسان کال بمعنی دره خشك است که کود باشد.

شند (۲) ـ مسیل خشکی است‌که بسترآن آبدار باشد و بتوان با کندن زمین‌آب‌بدست‌آورد. این اصطلاح ویژه‌لوت‌شمالی است‌ودرلوت شرقی‌چاله‌هاراهم شند گویند واصولا تعریف روشنی ندارد.

گر (۳)ـ در شمال شرقی لوت بمعنی صخره و بریدگی کوه است و دیواره صاف تپه را گر گویند مانند گر سفید .

دق‌ودقال در دشت‌کویر و دشت لوت کفه‌های هموار ماسه‌ای ورسی راکه بین کویرهاقرار دارند دق گویندو در اصطلاح عمومی هرزمین هموار گلی در کرمان دق‌نام دارد که مشهورآن دق‌کبوترخان در ۱۰۰کیلومتری کرمان است.نام‌بلوچی یـا محلی آن دقال است .

چنگ(۵) ـ چنگ یا چونگ به ستیغ‌کوه گویند و برجستگی میخی شکل‌هم چونگ است. در دشت لوت شمالی بیشتراین اصطلاح به شکل چونك رواج دارد و در فارس آنرا چنگ‌گویند. چندین تپه در لوت شمالی نام چونك دارند .

گدار(٦) ـ گدار درتعریف‌عمومی بمعنی گذرگاه است خواه گردنه‌کوهستان یا گذررود باشد.در دشت‌لوت‌شمالی‌بسیار رایج است وحتی گذرگاه‌تپه‌هاو ریگ‌ها

---

1 — Kal 2 — Shand 3 — Garr 4 — Dagh - Daghal
5 — Tcheng 6 — Godar

و دامنه‌ها را گدار گویند مثل گدار خبیص و گدار خراسانی و گدار روغنی‌وگدار شور و گدار ریگ و غیره ودرجمیع مواردمحلی‌است که باید از عارضه‌ای‌گذشت خواه عارضه توده ماسه باشد یا دامنه دره ویا سرتپه .

جنگل (۱)

اصطلاح جنگل چه‌بسا باعث خطاهای عظیم در بیان پوشش نباتی گشته است. در دشت لوت شمالی و دشت کویر هرجا که درختان گزوتاغ فراوان باشد آنجا را جنگل گویند. گاهی وسعت این محلها از چند هکتار متجاوز نیست وچه بسا بوته‌های گزگوتاه‌وگیاههای دیگر هم‌اگرانبوه باشندبه‌جنگل‌معروف‌شوند. این جنگلهادرچاله‌های کویری‌یادرطول‌مسیل‌ها دیده می‌شوند مثل سرجنگل‌وجنگل گل تاغ‌و جنگل عراقی و غیره و حتی علف‌زارها را دربیابان‌ها جنگل‌نامیده‌اند و این خطای بزرگی است اگر تصور شود که چون در سفرنامه‌های دوران گذشته شرحی از جنگل وسیع‌وانبوه در جنوب خراسان یا دشت لوت آمده آن نواحی پوشیده از درخت بوده‌اند، البته ما درلوت خبیص‌نمونه‌های فراوانی از انهدام این‌قبیل اراضی جنگلی داریم‌ولی در دشت لوت شمالی جاهائی هست که درطول هزاران سال دست نخورده مانده و انسان و حیوان درآن دستکاری ننموده و صورت اصلی خود را حفظ کرده‌اند.

کمر (۲) ـ رشته ارتفاعات کوتاه کشیده را کمر گویند .

میخ (۳) ـ برجستگی کوچک‌محلی‌بشکل تپه‌نوک تیز درمیان دشت‌میخ‌نام‌دارد. بیشتر میخها از تنوره‌های آتش‌فشانی یا دایک می‌باشند .

کاسه ـ در دشت کویر کاسه (٤) شکلی از انواع کویر است که درنتیجه فشار نمک تیغه‌های برجسته گلی و نمکی بالا آمده و شکل حصار را دارند که بین‌آنها کویرچال‌است . در راه بین خور به هلوان در دشت کویر دکتر گابریل حصار ـ هائی به‌بلندی چند متر دیده ولی در دشت لوت کاسه به دشت های ریگی‌هموار نظیر هامادا (٥) که کویری‌نیستند گفته‌می‌شود و معلوم نیست چرا این‌اصطلاح در دشت کویرو دشت لوت چنین تعریف متفاوتی دارد.

کلاته ـ در روی نقشه‌ها و در ذکر اسامی محل نام کلاته (٦) در آبادیهای‌شمال

---

1 — Jungle 2 — Kamar 3 — Mikh
4 — Kasseh 5 — Hamada 6 — Kalateh

لوت زیاد است. بظاهر کلاته‌مخفف‌کلات و بمعنی قلعه باید باشد ولی‌چنین‌نیست کلاته بمعنی مزرعه کوچك است یعنی جائیکه آبی روی زمین بوسیله چشمه یا قنات پیداشود و کشت کمی انجام گیرد.

توصیف راههای تاریخی

راههای قدیم و جدید از لحاظ مسیر تفاوت زیادی باهم ندارند وبسیاری از راههای تاریخی بااندك انحرافی ساخته و پرداخته و شاهراههای حاضرمی‌باشند. پاره‌ای از راههای‌تاریخی بعلت عبور از نواحی ناهموار از رونق افتاده و امروز راههای دورتر و ماشین رو جانشین آنها گشته‌اند. در روی نقشه‌های موجود گذشته از شاهراههای بزرگ،راههای مال‌رو بیشتر مسیرهای تاریخی‌عبورقوافل است. روش بررسی ما تطبیق راههای موجود در نقشه‌ها با راههای مذکور در سفرنامه‌ها و کتب جغرافیائی قدیم است .

در انتخاب‌نقشه مشکلی در پیش نیست. تمام نقشه‌های مقیاس‌یك‌میلیون از ایران که در خارج تهیه شده باشند از لحاظ اعلام و مسیر راهها کم‌وبیش شبیه بهم‌هستند. نقشه‌های فارسی باملاحظه تصحیح راهها و برگرداندن اسامی به فارسی اعتبار کمتری دارند . مبنای اسامی بیشتر نقشه‌های خارجی نقشه‌های ایران چاپ هند است که در اواخر سده نوزدهم با ملاحظه آخرین منابع از لحاظ اعلام جغرافیائی و مسیر راهها تهیه شده‌اند و این‌نقشه‌ها بعداز جنگ‌های بین‌المللی دوم تکمیل و تصحیح گشته و بهترین نمونه آنها از جهت وضع راهها و اسامی درسری نقشه‌های راههای‌دنیاست (۱) که در امریکا چاپ شده و درسری ۱۳۰٤، خاورمیانه را در شش قطعه می‌پوشاند. پوشش ایران شامل قطعات ۳و٤ و ٥و٦ است که دو قطعه ٤و٦ رامبنای کار خود قرار میدهیم .

راههای لوت شمالی

خراسان جنوبی از طریق چندراه لوت‌شمالی به کرمان و یزد و سیستان مربوط می‌شود. راه‌کرمان از وسط لوت شمالی میگذرد و راه یزد از حاشیه آن

1 — World Road Maps

و راه سیستان در خارج از منطقه لوت‌است جهت عمومی‌راهها با تفاوتی ازشمال به جنوب است ولی یك شبکه‌راههای شرقی غربی آنها را قطع کـرده و گرچه راههای شرقی غربی شاهراه نبوده‌اند ولی در ارتباط نـواحی مهم سهم بـزرگی داشته‌اند .

۱ ـ راه خراسان به خبیص

مشهورترین راه‌بیابانی که در کتب جغرافیائی‌سده چهارم هجری توصیف گشته است راه خبیص به خراسان است که با ملاحظه ارتباط خبیص با گواشیر راه بیابانی نزدیك بین کرمان‌و قهستان‌میگردد.مسیر این راه از خبیص تاخوسف است و از خوسف در قهستان با استفاده از راههای فرعی این راه بسایرراههای خراسان می‌رسیده است. در روی نقشه مذکور ایـن راه بـا تفاوت‌کمی مسیری است که با خط چین قرمزرسم‌شده و از شهداد به گدار باروت و ازآنجابه‌طبسین و بالا حوض و انبار میرسد. از انبار به سرچاه و امتداد آن تـا خـوسف است. مراحل راه طبق نقشه چنین است .

شهداد ـ ده سیف ـ گـدار بـاروت ـ طبسین ـ گـودنمك ـ خشك‌رود (اقامتگاه) بالاحوض ـ کوه‌پختو ـ انبارـ فیض‌آباد ـسرچاه ـ هومندـ خوسف. فاصله تقریبی راه در حدود ۲۵۰کیلومتر است .

در کتب اصطخری و ابن‌حوقل و مقدسی هرسه زیر عنوان راه خبیص بـه خراسان در بحثی درباره بیابانهای درونی ایران ایـن راه تـوصیف شده است. گواینکه از لحاظ مسیرو مراحل راه شرح سه‌کتاب باهم برابر است ولی‌توصیف اصطخری قدیمی‌تر و چند نکته جالب در بردارد. هیات خانیکوف در محل انبار وارد این راه شد و آنرا تا خبیص طی کرد. گالیندو از خبیص تا خوسف آنـرا پیمود و استراتیل زوئربهری ازآنراتاگداربا‌روت‌دیده و بدنیست که شرح‌گالیندو راهم که از این راه‌گذشته با مراحل راه قدیم مقایسه نمائیم .

راه اصطخری

خبیص ـ شهری‌درکنار بیابان از گرمسیر کرمان شهرکوچك باآب‌رود ونخل‌زیاد و نعمت فراوان .

الدروازق ـ یك‌منزل بناهای‌ویران‌وعظیم‌است‌و ویرانه‌هااز بناهای‌باشکوه‌حکایت دارند که روزی آباد بوده‌و منهدم گشته‌اند و در آنجا نه رودی و نه چشمه‌ای‌ونه

برکه‌ای است .

شوررود ـ یك‌منزل وآن درهایست که آنجا مسیل‌های ناشی ازباران‌جاری میشود و غیر از فصول بارانی آب جاری نیست و چون آب از اراضی‌شورمیگذرد مسیل هم شور است وتمام این اراضی شورزار هستند .

بارسك ـ یك منزل تاکوه کوچکی که بارسك نام دارد.

نیمه ـ یك منزل و درآنجا چاهی است که عمرولیث ساخته وآبی به مقدار بیست دانگ سیاه‌رنگ ازآن خار جمیشود و اگر سگی در آن افتد خواهد مرد .

حوض ـ از آنجا به‌مکانی بنام حوض که درآن آب باران جمع میشود .

راس‌الماء ـ از آنجا به راس‌الماء دو منزل ودراین محل چشمه‌ایست که‌آب آن در برکه‌ای جمع می‌شود و زراعت آنجا مشروب میشود و رباطی دارد که در آن یك دونفر منزل‌دارند .

کوکور ـ یك‌مرحله و آن قریه آبادی از حدود قهستان است .

خوست ـ از کوکور تا خوسف دو مرحله .

در بیابان خبیص از دوفرسخی راس‌الماءبطرف خراسان سنگهای کوچك سیاه به اندازه چهارفرسخ است واز بارسك تا قبر حاجی تکه سنگهای کوچکی بعضی سفید چون‌کافور و برخی سبزچون‌شیشه و دراین بیابان جز ازدوفرسخی راس‌الماء تاکوهی که‌مجاور آنست گیاهی نیست. در متن فارس استخری ذکری از چاه نیمه عمرولیث نیست و از سنگهای کوچك بین بارسك و قبر حاجی و بیابان بدون گیاه سخنی نیامده است . مقدسی درباره نیمه گفته در آنجا رباط و نگهبانی است .

راه خبیص به خوسف تا اوایل سده بیستم بطور مستمر مورد عبور و راه تجاری بین خبیص و قهستان بوده و ساکنان نواحی اطراف لوت و حتی جاهای دوردست از آن خبر داشته‌اند و شرحی از وضع این راه ژنرال **فریه** (۱)درسفرـ نامه خود آورده است. فریه چندسال‌مستشار ارتش ایران بود تا بر اثرتحریکات روسها در سال ۱۸۴۳ ایران را ترك‌کرد و بفرانسه رفت و درسال ۱۸۴۵ بقصد خدمت درقشون هندوستان از راه بغداد وارد ایران شد تا از طریق افغانستان به هندوستان رود. در شهر فراه واقع در افغانستان که چندی اقامت داشت از بلدهای آنحدود درباره راههای لوت به کرمان پرس‌وجو کرد تا در صورت لزوم از طریق کرمان و یزد به بوشهر برود. یکی از ساربانان فراه بنام مشهدی‌هادی

---

1 — G.P. Ferrier: Caravan Journeys London 1857.

بوی گفت که‌تمام راههای بیابانی را می‌شناسد و از آنها گذشته است. مشهدی هادی فهرست کاملی ازراههای فراه به نیشابور و فراه به سمنان و بیرجند بـه کرمان با ذکر فواصل ومراحل در اختیار فریه گذاشت که شخص اخیر در کتاب خود آنرا گنجانده و بسی جالب و شگفت آور است که مشهدی هادی ساکن‌فراه آگاهی دقیقی ازوضع این راه داشته است.ضبط‌فریه از این راه بشرح زیراست.

بیرجند به‌رکات ٤ فرسخ دهی با صدنفر جمعیت ایرانی

ظهرآباد ٤ فرسخ دهی حصارداربا ۲۵ خانه جمعیت ایرانی

میقان ٤ فرسخ دهی حصارداربا ٤۰۰ خانه جمعیت ایرانی

سرچاه ٤ فرسخ‌دهی حصار داربا ۱۰۰خانه جمعیت عرب

آتشکده ٥ فرسخ چشمه‌ای بـا آب شیرین غیر مسکون

کوه‌بختان ٥ فرسخ‌چشمه‌شور نامسکون.دهات‌نه‌وبندان در ۷ فرسخی‌دست چپ پختو هستند .

حوض ۳فرسخ چاه خشك نامسکون

گودنیمه ٥ فرسخ‌چاه خشك نامسکون

خشك‌رود ٤ فرسخ چاه خشك نـامسکون

گوجار ٤ فرسخ چاه خشك نامسکون

باغ‌اسد ٥فرسخ‌رود کوچکی با آب تلخ نامسکون

داواواك؟ ۳ فرسخ خرابه‌بدون آب نامسکون

چشمه‌ده‌سیف ٦فرسخ‌دهی باحصارو ٥۰ خانه‌جمعیت ایرانی

خبیص ٤ فرسخ شهری با ۸۰۰ خانه‌و حصاری گلی محصول آنجا خـرما و مرکبات و حنا و برنج است. این محل برخلاف آنچه در نقشه‌ها ضبط‌است‌بسیار نزدیك به کرمان است و علت این‌اشتباه اینکه دو خبیص کهنه ونو وجود داردو خبیص کهنه دور و خبیص نو نزدیك‌به‌کرمان‌است؟؟. قبل‌از ادامه‌مطلب‌چند نکته درباره مسیر مشهدی هادی‌بایدگفت و او را فراموش کرد. اول اینکه راه‌مشهدی هادی از بیرجند تا سرچاه راه‌فرعی است و این راه وجود دارد و سرچاه مـحل انشعاب چند راه بسوی شرق و غرب است‌دوم اینکه بعداز سرچاه مرحله بعـدی آتشکده آمده که بظاهر همان انبار است. بین طبس و چهارده محلی را ابن‌حوقل بنام آتشگهای ضبط کرده که روی نقشه تاشکنان آمده ممکن است در ذهن مشهدی

هادی دو محل باهم اشتباه شده باشند یـا نام‌دیگر انبار آتشکده باشد یـافریه درشنیدن این نام اشتباه نموده باشد(۱).سوم کـوه‌پختوسرراه نیست‌ومنزل‌راه نمیتواند باشد و دور از جاده است و منزلگاه نزدیك کج‌پختواست. چهارم‌اینکه از حوض تا گوجار درتمام مراحل چاه خشك آب ذکر شده درصورتی که درآنجاها چاه‌نیست و بعلاوه راه از گوجار نمیگذرد. پنجم نام داواواك را هیچ‌نشنیده‌ام‌ایا خرابه‌ای بین ده سیف و باغ اسد شامل یك رباط و یك آب‌انبار مخروبـه است . فواصل غلط است‌ولی منازل را درست‌ضبط کرده و جالب‌تر از همه وجـود دو خبیص‌کهنه و نو است که البته خبیص کهنه جنب حاضر است و بین آن‌دوفاصله نیست و خبیص برنج‌کاری ندارد.

بشرحی که‌در پیش دیدیم گالیندودر۲۵ ژانویه سال ۱۸۸۷ از خبیص‌عازم خوسف شد. راهی که او در پیش داشت همان راه توصیفی اصطخری بود و نظر به ماموریت پنهانی گالیندو مراحل راه‌رابدقت‌ضبط کرده وازمقایسه‌خط‌سیراوبا راه کاروان‌روهزار سال پیش معلوم‌میشود که چطـور مراحـل راه پیش‌وپس شده‌اند .

راه گالیندو

۱ ـ **خبیص** به **ده‌سیف**

۲ ـ **گداربارو**ت ـ عبور ازکفه های‌رود شوروگدارورود شور .

۳ـ **طبسین** ـ بعداز گدار باروت بیابان هموار محل اقامت در مسیل‌خشك.

٤ ـ **خشك‌رود** ـ زمین‌هموار دربیابان‌درفاصله۱۹ میل‌ازگود نیمه گذشتیم محل اقامت دره خشك بدون آب وگیاه .

٥ ـ **گلوسوزگر** ـ زمین هموار بعداز ۲٤ میل کوه‌پختو توده‌ای سنگی‌است و در آنجاچشمه آبی هست محل اقامت آب‌شوری دارد که برای‌شترها قابل‌شرب است گیاه‌فراوان است (سوزگز) (۲)

٦ ـ **انبار** ـ راه‌خوب باکتل‌های کوتاه در طول $۲\frac{۱}{۲}$ میل.زمین‌چادرنزدیك‌یك برج‌گرد قدیمی (۳) آب فراوان، علوفه برای چرا و چوب جهت‌سوخت‌زیاداست.

---

۱ ـدر آبادی آتشکده در جنوب شرقی میقان وجود دارند ولی سرراه نیستندوبامسیرمطابقت‌ندارند.
۲ ـ این نام را کالیندو توکزضبط کرده که غلطاست. سوز درلهجه‌خراسانی سبزاست‌که‌مرادسبزگز میباشد که با سرخ‌گز تفاوت دارد. ۳ ـ برج گرد نیست و مکعب‌مستطیل ناقص است .

۷ ـ**فیض‌آباد**ـ راه‌خوب درجلگه یك‌حوض در میل پـراز آب شیرین.
فیض‌آباد روستای کوچك آبادی است و چند آبادی دیگردر اطراف دارد. آب و موادغذئی بحدکافی هست .

۸ ـ **همند** ـ آبادی کوچکی با آب و سایر مواد .

۹ ـ **خوسف** ـ قصبه بزرگی بدون کاروانسرا و بازار.

چگونگی راه

نواصل مراحل راه خبیص به خوسف به شرح زیر است (در نقشه مسیر رودشور و محل گدار باروت درست نیست . رود شور از نزدیك گدار بـاروت میگذرد)

از خبیص تا ده‌سیف ۲٤کیلومتر .

ده سیف به دروازق ۲۳ کیلومتر (آثار چاه آب مخروبه)

از دروازق به گداررود شور ۳۰کیلومتر تا گدار باروت ۳٤ کیلومتر .

گدار باروت به کوه بارسك ۲۸ کیلومتر

گدار باروت به طبسین ٤۰ کیلومتر

طبسین به گود نیمه ٤۰ کیلومتر

گودنیمه تاخشگ‌رود ۱۰ کیلومتـر

خشگ‌رود به بالا حـوض ۲٤ کیلومتر

خشك‌رود تا پوزه پختو (کج‌رود) ۳۰ کیلومتر

کج رود به گلوسوزگز ۱۸ کیلومتر

گلوسوزگـز به انبار ۱۸ کیلومتر

انبار بـه فیض‌آبـاد ٤٥ کیلومتر

فیض‌آباد بـه همنـد ۳۰ کیلومتر

همند بـه خـوسف ۳٥ کیلومتر

ده سیف به دروازق

مرحله اول هرراه برحسب ساعت حرکت و وضع قافله متفاوت است.درراه

توصیفی اصطخری نامی از ده سیف نیست ولی عموم مسافران مبداء حرکت و مرحله‌آخر راه را ده سیف گفته‌اند و ده‌سیف با چشمه آن مشخص‌است‌که امروز محل چشمه معلوم ولی آب ندارد. دوری‌ده‌سیف از شهداد ۲۴ کیلومتر و ده‌سیف شمالی‌ترین آبادی تکاب است ولی در زمان حاضر آبادی تازه‌ای در شمال‌ده‌سیف بنام **یادگار** پیدا شده .

بعد از ده سیف زمین کویری از نوع چربه است و در دست چپ جاده تپه کوچکی نشان راه است که بدان تپه **قراولخانه** گویند و در شمال آن درزمین‌های شور درختان گز پراکنده روی برآمدگیهای نبکا است. آخر منطقه گیاه‌دار جائی است که بدان **گزدر** گویند. گزها درختان تنومند نیستند بلکه درختچه هـای پنجه انداخته می‌باشند که به آنها **جلوم‌گز** گویند (جلوم از جلال آمده یعنی گـز باشکوه چون‌برگ آن دیر میریزد و گلهای ارغوانی دارد). نوع دیگرگز **پتوگز** است چون در روی زمین پهن می‌شود وشیره شورمزه دارد .

آخرین مسیل بزرگ در این بیابان مسیل دهنه غار است که انتهای‌آن‌چاله پای کلوت می‌شود. یك رشته قنات مخروبه بی‌نـام سرراه است. دشت بتدریج بی‌گیاه شده و در دست چپ جاده چند تپه از تشکیلات نمکی **تپه‌قلندر** نام دارند و گیاههای نحیف طارم تنها در آب برها دیده می‌شوند که آنها هم بتدریج‌زائل می‌گردند. در جلو ارتفاعات مرغاب کوه هویداست که نشانی راه خـراسان است و درکنار جاده سوراخی‌است که مقداری سنگ در کنار آن پراکنده شده و آنرا **قبر حاجـی** گویند.

در این راه درزمان حاضر روزی یکی دوماشین‌در فصل خشك دیده می‌شود که برای آوردن نمك از گود نمك در آن رفت‌وآمد دارند، راه بدنیست وتاگود نمك در داخل کلوتها میتوان با ماشین رفت.قوافل نادر ده سلم هم از همین راه میگذرند .

در بیست کیلومتری ده‌سیف آثار خرابه‌ای بطول ۵۰ متروعرض ۲۰ متردرکنار راه‌است که در اطراف‌آن سفال وآجر شکسته و آجر سوخته کف کوره نمایان‌است که پیداست در آنجاکوره‌آجرپزی بوده و آنرا **کوره نادر** گویند ولی دراطراف‌آن امروز هیچ‌نشانی ازیك بوته خشك‌هم نیست، لابد در زمان آبادی درآن اطـراف درختان کافی وجود داشته. بعداز کوره نادر مسیل کوچك دیگر از غرب به‌شرق است که آنرا **کال بختیاری** گویند. مفهوم بختیاری‌روشن‌نیست‌و در داخل آن‌چند بوته طارم آخرین نمونه گیاه در این بیابان است .

دروازق

اصطخری وابن‌حوقل‌والمقدسی منزل‌اول این‌راه رابعدازخبیص‌دروازق‌گفته‌اند ولی در سفرنامه‌های‌جدید چنین اسمی نیست . وضع راه چنین است.

در بیابان بی‌علف، راه بسوی شمال شرقی پیچیده و به اولین تپه‌های کلوت ماسه گرفته میرسیم‌که سراشیبی تندی با تفاوت بلندی در حدود۲۰ متر چاله‌ای در جلو دارد. در داخل چاله، اولین‌تپه‌های مخروبه کلوت با اشکوبهای‌مطبق بناهای ستونی شکل ساخته‌اند که مناظر زیبای کلوت شبیه به‌برجها و حصارها و قلعه های حیرت‌انگیز می‌باشند این مناظر در داخل چاله‌ای حصاری شکل‌که‌طول آن ۷کیلومتر است واقع شده و برحسب‌توصیف‌اصطخری از مناظر ویران‌باشکوه که روزی‌آباد بوده‌اند پیداست که دروازق معروف درآنجاست و توصیف مذکور مربوط به شهر لوت است .

مردم بیابان نورد آنجا را شهرلوت نمیگویند وچون اصطخری راه خبیص‌به ده‌سلم را توصیف ننموده، از مناظرحقیقی‌شهرلوت کـه نزدیك گوجار وپوزه‌کال مشهود است بی‌خبر بوده.اصطلاح دروازق لابد مربوط به دربند ورودبه چـالـه است که دروازه شهر لوت میتوانـد باشد. در ابتدای چـالـه در دست راست آثار بارانداز هویداست وقافله‌هائی که بخواهند روز بعد به شهداد برسند شب رادر آنجا به سر میبرند.

انتخاب محل دروازق برای بار انداز تنها بواسطه مکان محفوظ در داخل‌چاله و درپناه تپه است وگرنه‌این محل‌هیچ‌مزیتی‌ندارد. در مقابل محل‌بار اندازه‌یك‌چاه بزرگ‌مخروبه است که دهانه آن بزرگ ودرجلوی آن حوضچه‌ای برای آب دادن احشام است. وضع چاه ، بنائی جدید را مربوط به قرن گذشته حاکی است ولـی نمی‌دانیم که در نزدیك آن‌درپیش یا حتی در زمان اصطخری چاه دیگری‌بوده‌باشد چون غالب این چاهها نوسازی‌شکل مخروبه‌قبلی است و اگر در آنجا آب‌مشروب بتوان یافت لابد بارانداز قـوافل شده و در هزار سال پیش هـم مردم درصدد احداث چاه برآمده‌اند.

بارانداز دروازق تا خبیص ٤٧ کیلومتر فاصله دارد که یك‌روزکامل‌راه‌پیمائـی است و اگر قافله بخواهد در روز بعد به ده‌سیف برسد شب در دروازق خواهد ماند و چون درتمام نوشته‌های قدیم اولین مرحله راه دروازق‌استلابددرآنزمان ده‌سیف وجود نداشته. کف‌چاله‌دروازق کویر ماسه‌گرفته است درآخر چاله ماسه‌های

سیاه‌رنگ ضخیم تمام عوارض‌زمین را مخفی داشته و بواسطه شکل‌ماسه آنجا را **ریگ‌پنج‌انگشت** گویند. بریدگی شیب دیگری در شمال، حصار دروازق رابسته‌و بعد ازآن خرابه تازه‌ای است که **حوض‌نادر** نام دارد .

عجبا نادرشاه که‌توجهی به‌آبادانی نداشته نامش در این بیابان به حوض و چاه و کاروانسرا داده‌شده و معلوم‌است‌که این بناها از آبادانیهای تازه‌است. محل مخروبه ،قلعه‌ای محقر و گلی است که‌بنائی جزیك آب‌انبار آجری ندارد. آبگیری آب انبار از آب باران بوده وهنوز در کف آن گل خیسی وجود دارد که پیداست درفصول مرطوب آب به‌انبار آن میرسد و احداث کوره آجر مذکور برای بنای‌حوض بوده است. کسی آبادی‌حوض‌را بیاد ندارد شاید بنای آن مربوط به دوره حکمرانی محمداسمعیل وکیل‌الملك درکرمان باشدکه دربسیاری از راههای بیابانی آثار خیر از خود به‌یادگار گذاشته .

باغ اسد

درآخر چاله، زمین‌کویری همواری در جهت شرقی غربی است که حد فاصل بین کلوتها در جنوب و کلوتك‌ها درشمال است. این چاله کویری را باغ اسد گویند . درسفرنامه های مربوط به‌سده نوزدهم باغ اسد مرحله ماقبل سفربرای وصول به چشمه ده سیف است گواینکه از باغ اسد با راه‌پیمائی سنگین میتوان یك روزه به‌شهداد رسید .

اصطلاح باغ اسد مفهوم روشنی ندارد. گابریل تصورنموده مراد از اسد شیر است که هیچ معنائی نمی‌تواند داشته باشد. یك دشت هموار بشکل دق کویری که زمانی حوضه انتهائی رودشور بوده و رودشور در آنجا دریاچه‌ای می‌ساخته عنوان باغ نمی‌تواندداشته باشد مگر فرض‌کنیم نام اصلی چیز دیگربوده و شاید داق اسد به‌این شکل درآمده است.

مرحله باغ اسد درزمان جدید مانند مرحله دروازق قدیم است ولی‌گالیندو که در سفر خود شتاب‌داشته ازده‌سیف یك‌سر به گدار باروت رفته و درباغ‌اسد نمانده است. درباغ اسد راه ماشین رومتوجه شمال‌گشته و وارد کلوتك‌هاشده و از کوچه‌های باریکی گذشته و به معدن نمك‌منتهی می‌شود. راه معدن نمك در زمان قدیم هم شناخته بوده و یکی از صادرات عمده خبیص به کرمان وخراسان نمك سنگ است‌که حتی در بیرجند نمك‌سنگ خبیص شهرت دارد. معدن نمك در اجاره شخصی است که در کرمان اقامت دارد و نماینده‌ای از خود در خبیص گذارده که‌هر ماشینی که نمك آورد مبلغی بعنوان حق معدن می‌پردازد .

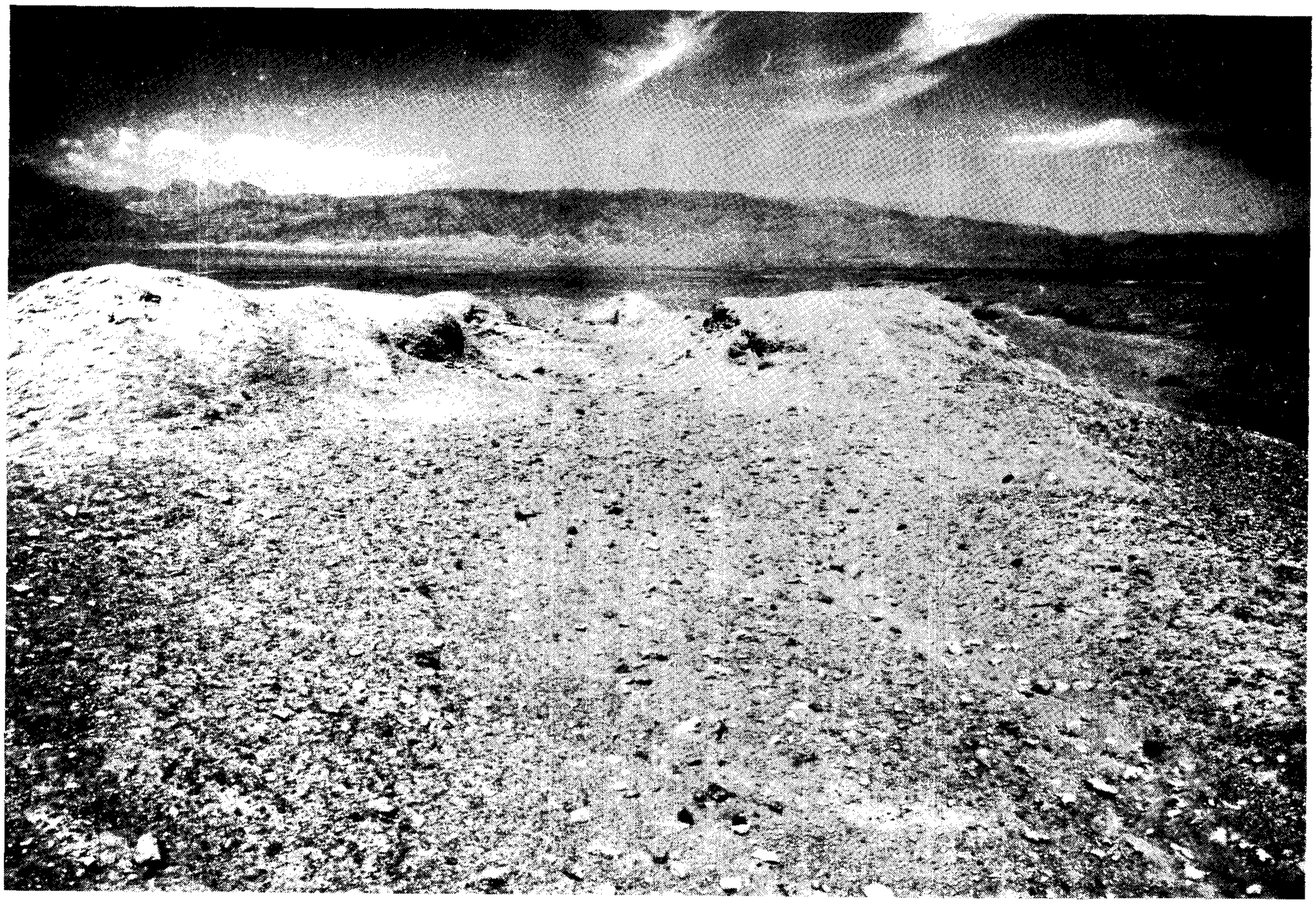

شکل ۱۴۵ ــ خرابه کوره آجرسرراه خراسان معروف به کوره نادر

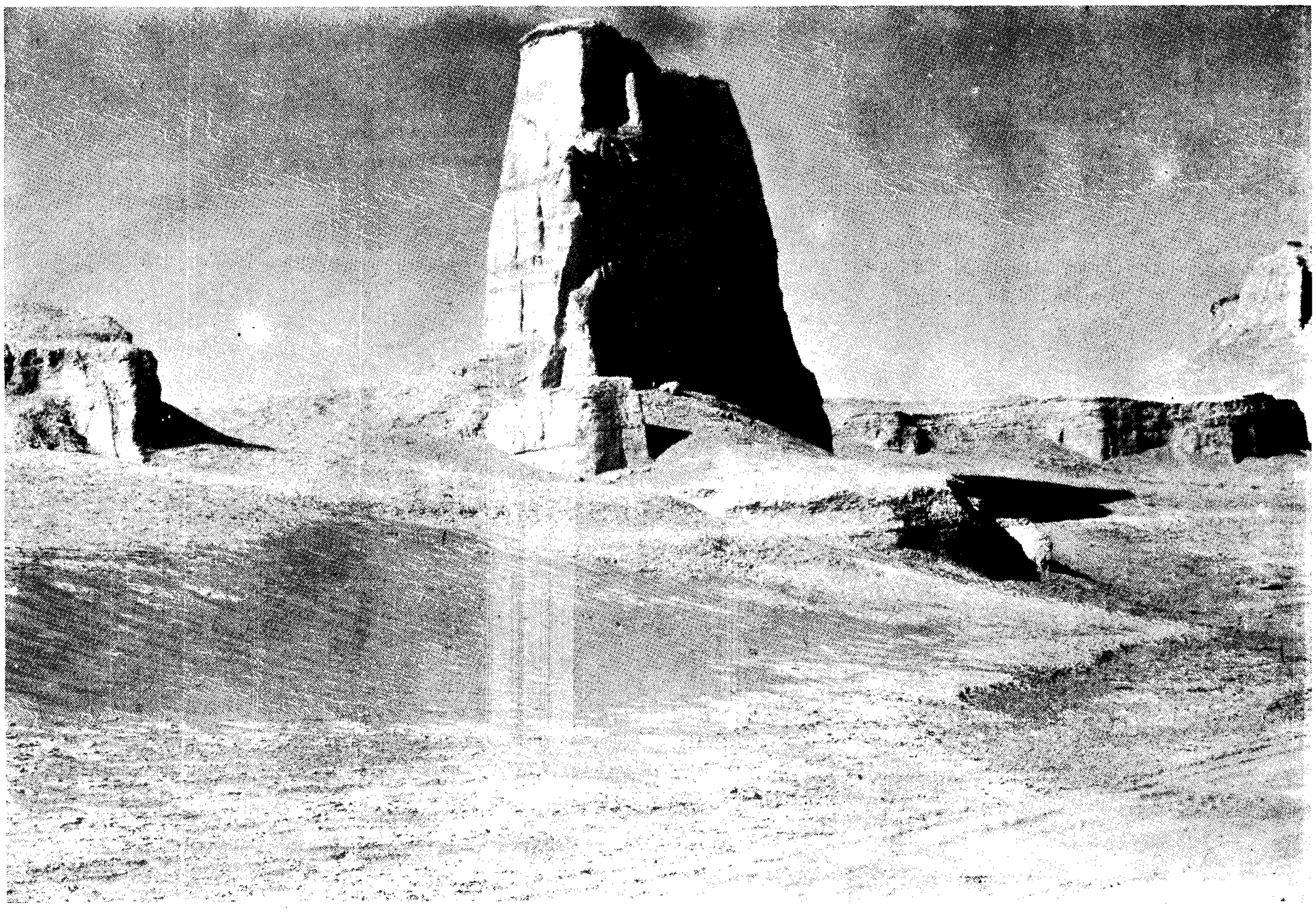

شکل ۱۴۶ ــ مناظرشهرلوت درمحل تاریخی دروازق

شکل ۱٤۷ ــ مناظرشهرلوت د رد روازق

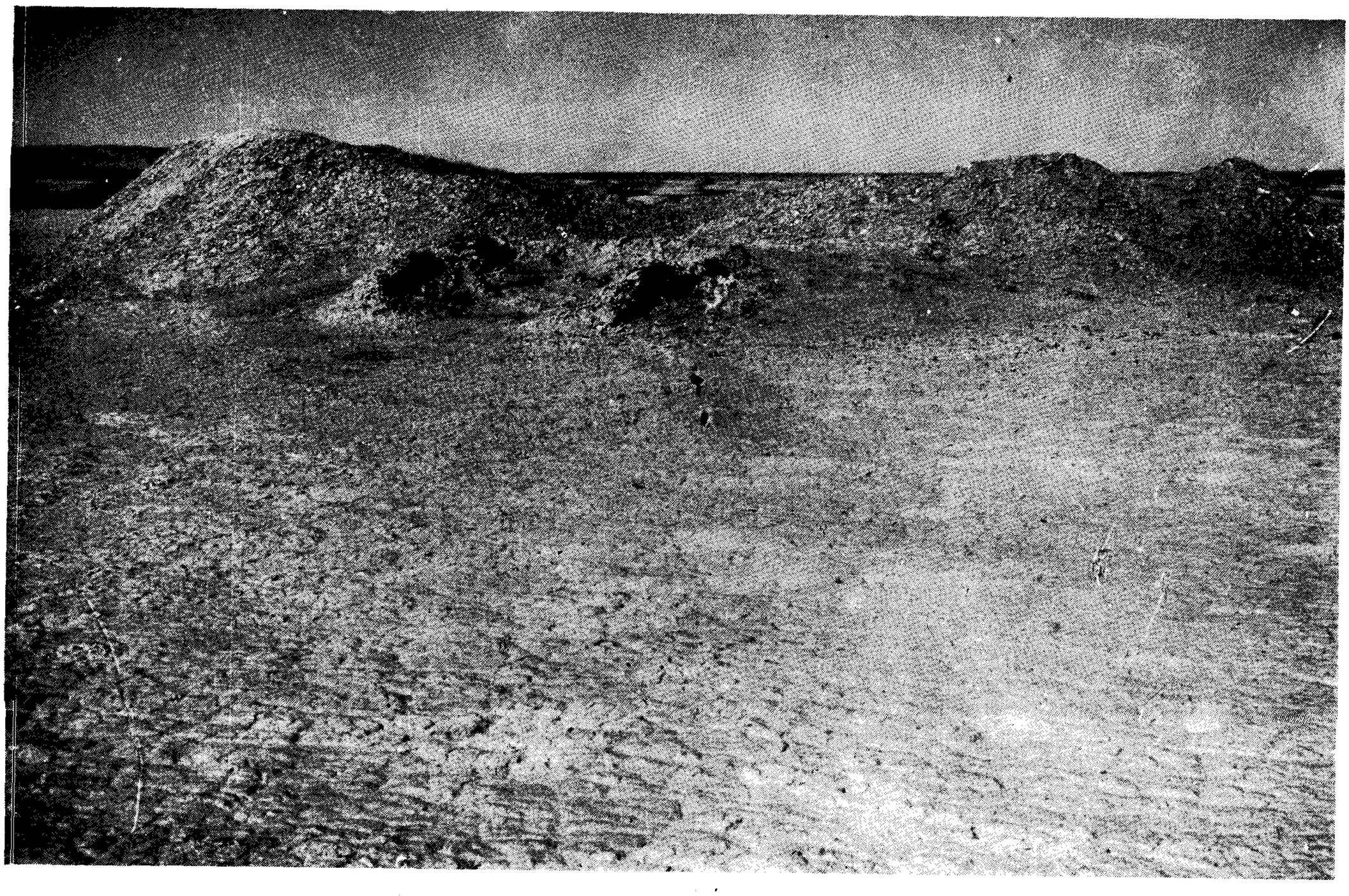

شکل ۱٤۸ ــ خرابه معروف به چاه ناد رد رد روازق

شکل ۱۴۹ ــ قلعه واب انبارمخروبه - ربتدای ریب پنج انگشت

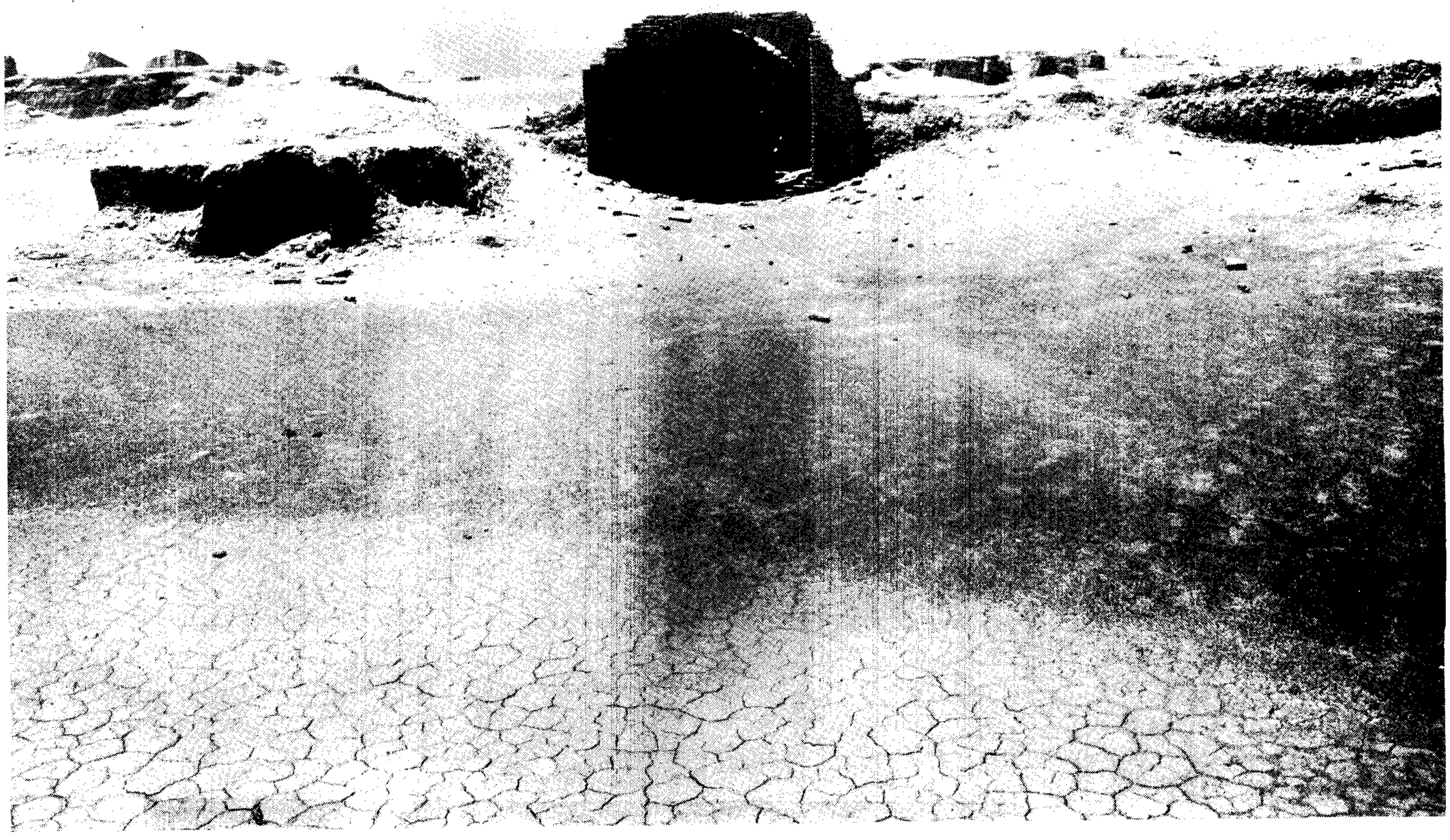

شکل ۱۵۰ ــ خوض‌مخروبه د رریگ پنج انگشت معروف به اب انبارنادر

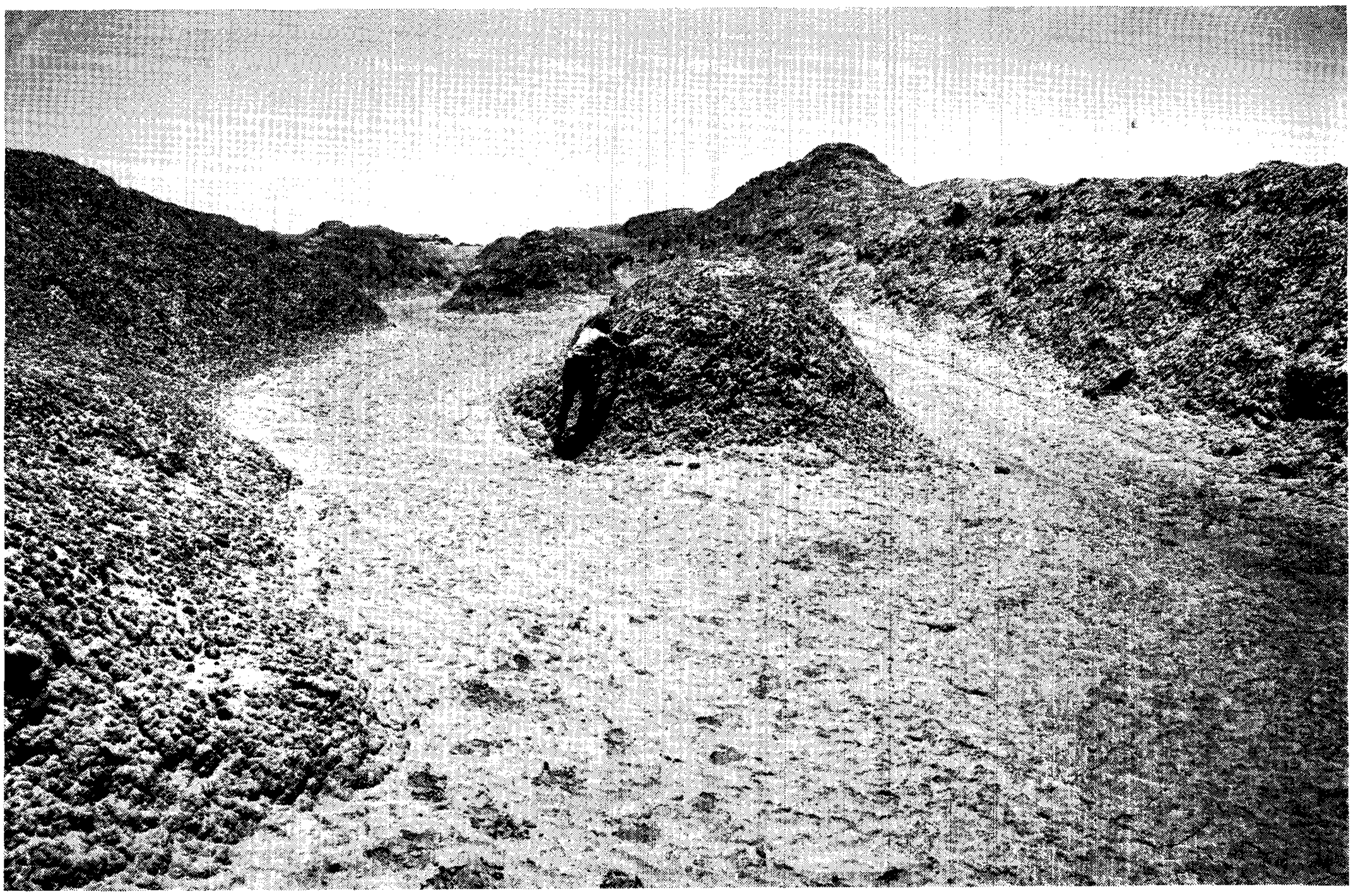

شکل ۱۵۱ ــ راه کوچه د رمنطقه کلوتك بطرف گود نمك

شکل ۱۵۲ ــ گود نمك د رحوضه رود شور

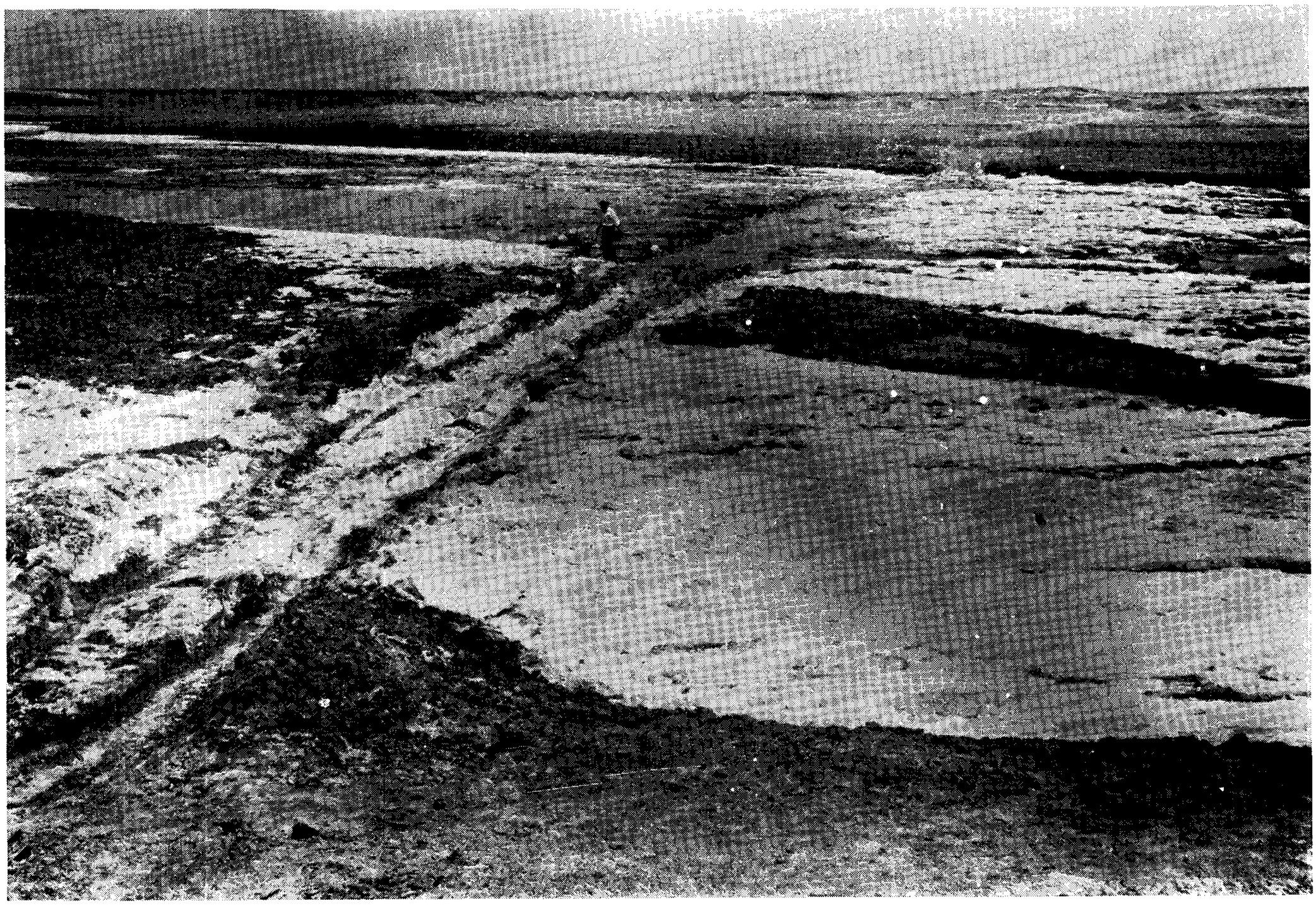

شکل ۱۵۳ ــ گدا رود شور در سرراه خراسان

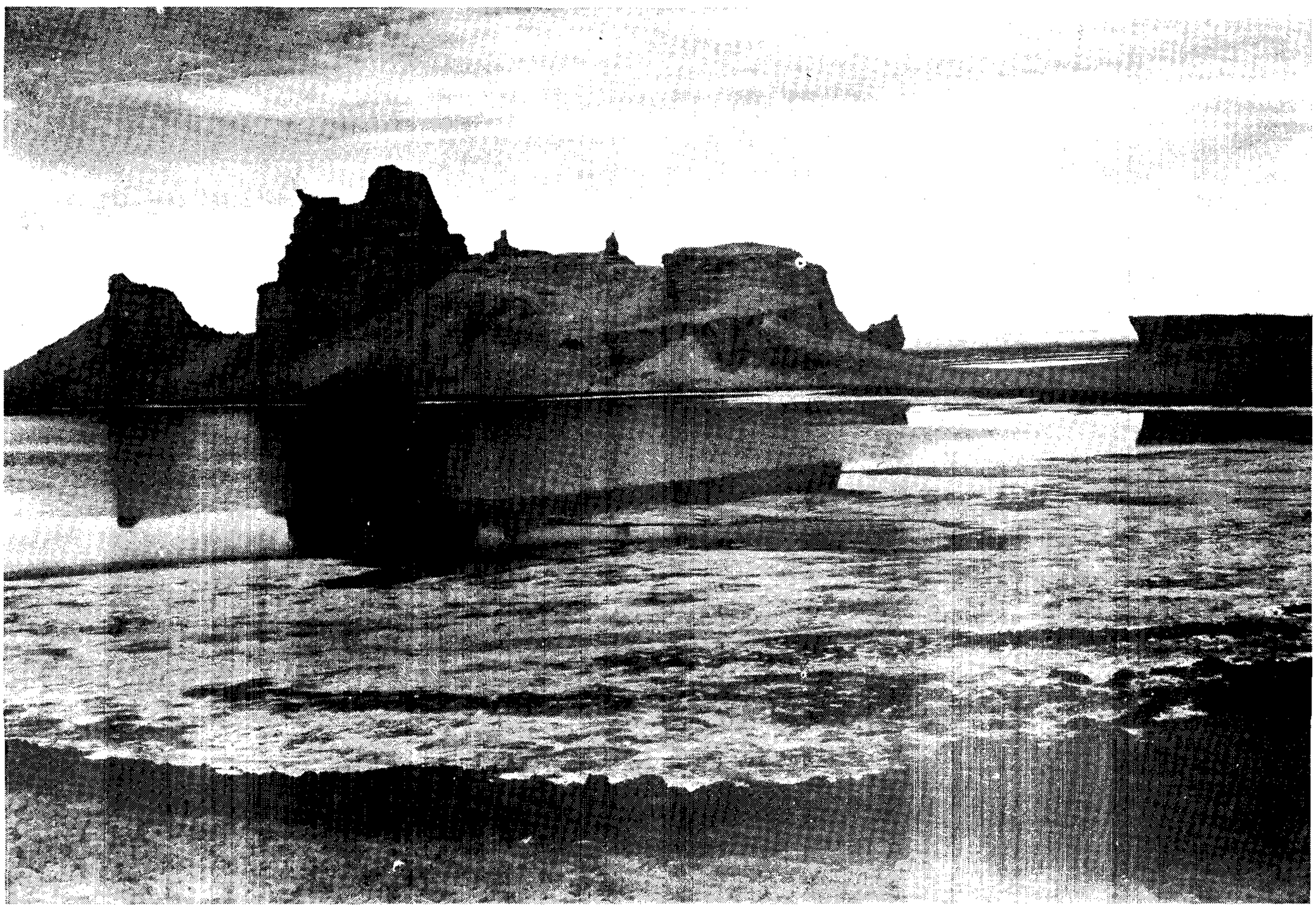

شکل ۱۵٤ ــ حوزه انتهائی رود شور

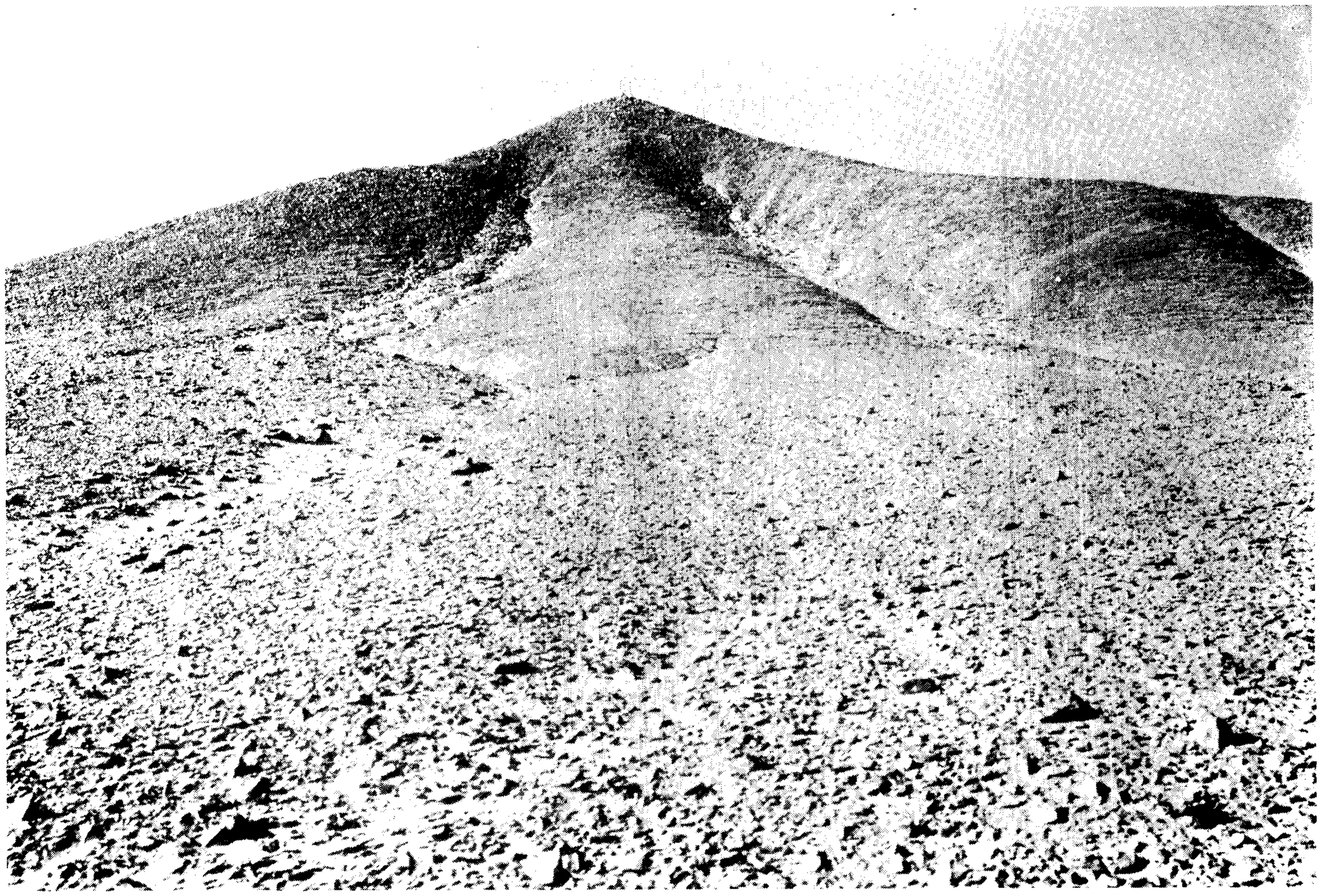

شکل ۱۵۵ ــ کوه باد ریزیا با رسك تاریخی

شکل ۱۵۶ ــ خشك رود سرراه خراسان

نمك حاصله در این چاله ته نشست مواد رود شور است که زمانی رودشور از مجرای باغ‌اسد وارد کلوتك‌ها شده وچاله‌ها وکوچه‌ها را بصورت دریاچه‌نمك در آورده است. در چاله‌های‌نمك اثر داغ آب‌روی جدارهای دره‌هویداست که دوسطح بالا وپائین نشان می‌دهند و سطح‌بالائی شش‌متر بالای سطح چاله‌است ودر خط ساحل دریاچه شورآثار گیاهی فراوان‌است(۱)

راه خراسان در انتهای باغ اسد در حاشیه تپه‌های کلوت بسوی شمال‌است و در شرق راه شاخه‌های انتهائی رودشور می‌باشند که باپیچی بزرگ بسوی شرق جریان دارند. این‌راه اندکی بعداز باغ اسد دوشاخه می‌شود. شاخه شرقی در گداری از رود شور گذشته و روبه شرق بسوی گوجار وده‌سلم است وامتداد راه شمالی به گدار رود شور و گدار باروت رفته و راه خراسان است.

شور رود

در روی‌نقشه موردنظر بعداز کفه کویری‌نادرست ونابجا دو نام که **گدار باروت** و **طبسین** باشند ضبط شده و برای تکمیل نقشه بجاست که درغرب‌گدار باروت در روی رودشور کلمه **گدار رودشور** نوشته شود. گدار رود شور که در سفرنامه‌ها ذکری از آن نیست مشخص‌ترین محل این راه است زیرا برای‌رفتن به خراسان یاده‌سلم با ماشین باید از رود شور گذشت و چون زمینهای منطقه در همه‌جا گلی و کویری است جز درگداری از سنگ سخت از رود شور نمی‌توان عبورنمود و این محل در ۳کیلومتری گدار باروت‌است. قوافل خراسان هم برای رفتن به خوسف از همین جا عبورمیکرده‌اند و شور رود اصطخری در همین‌گدار واقع است .

در زمان حاضر راه ماشین روخبیص به خوسف از راه معدن نمك‌نمی‌گذرد زیرا در باغ اسد به‌بن‌بست افتاده و باید از باغ اسد به سمت غرب پیچیده و خود رابه گدار رود شوربرسانند. بعضی از ماشین‌ها از مسیر راور به گدار رود شور می‌روند ولی راه عمومی خوسف در طول راه راور تا مقابل چاله رود شور است که از آنجا راه بسوی شرق پیچیده و به گدار رود می‌رسد، اما راه کاروان‌رو از شرق باغ اسد در کنار رود شور به شمال رفته و از گدار رود شور می‌گذرد .

توصیف اصطخری از زمین شور و آب‌شور مربوط به این‌بخش‌رودشوراست

---

۱ ـ بقایای گیاهی برای تعیین سن ودانستن زمان طغیان‌رودشور درآزمایشگاه مورد بررسی هستند .

گرچه برخلاف گفته اصطخری آب در این بستر حتی در وسط تابستان‌هم هست ولی در آن موقع آب جریان محسوسی ندارد. عبور ازکفه‌های رود شور یعنی فاصله بین باغ‌اسد تا گدار باروت درفصول سرد بسیار دشوار است و کویر-های مرطوب انسان وحیوان را در خود غرقه خواهند داشت. توقف قوافل در نزدیکی رود شور جایز نیست چون زمین همه جا کویری است همیشه نمیتوان محل بارانداز برای قافله یافت بناچار در زمان‌قدیم هم جای توقف دوکیلومتر بعداز رود شور و در پای گدار باروت بوده است. باید توجه داشت که بعداز چشمه ده‌سیف آب آشامیدنی جز در آب‌انبار مخروبه که معلوم نیست چه مدت آبادان‌بوده در محل دیگری‌وجود نداردواز چند کیلومتری ده سیف اثری‌ازپوشش گیاهی نیست .

دو راه قدیم و جدید در گدار رودشور در روز دوم سفر بهم رسیده‌اند .

گدار باروت

پس‌ازگدارودشور باید از جدار شرقی رودکه در زمینهای‌سست‌ماسه‌ایست و سربالائی تندی‌دارد گذشت، این‌محل گدار باروت نام دارد(۱) و بعدازگدار باروت راه از روی دشت ریگی با آبرفتهای آتش‌فشانی بسمت شرق ادامه‌یافته و در شمال جاده لبه بلند دشت گندم بریان که قشری از بازالت روی آنراگرفته سدی‌غیرقابل عبور است. در طول ۲۰کیلومتر باید به سمت شرق رفت و در انتهای پوزه دشت‌گندم بریان‌رو به شمال برگشت. امتداد راه بسوی‌شرق‌وجنوب شرقی به‌گوجار و راه ده‌سلم میرسد. کمی‌بعد، راه شمال دوشاخه میشود که راه غربی مستقیم روبه شمال و راه آب‌گرم است که به خوسف میرود وماشینها از آن عبور مینمایند و راه‌شمال شرقی بسوی طبسین وراه قدیم خراسان است.

از این‌محل بطرف‌شمال از لوت مرکزی وارد لوت شمالی شده‌ایم. از تپه-های کلوت با بریدگیهای عجیب شهر لوت دیگر خبری نیست. قشر بازالت‌روی گندم بریان نمونه از فعالیت‌های‌آتش‌فشانی‌است که در لوت شمالی انجام‌گرفته و اولین تپه آذرین دردست راست جاده است.

راه هموار از روی دشت گچی پوشیده از آبرفتهای آذرین است و گیاهی روی زمین دیده‌نمی‌شود. در راه اصطخری منزل بعد از دروازق رود شور ومنزل سوم **بارسك** است. راه قوافل هم‌همین است وفقط منزل سوم جائی جلوتر ودر

---

۱ ـ گدار باروت نام تازه‌ایست که به‌سبب‌ماسه‌های‌نرم‌سیاه‌رنگ در بریدگی‌شیب چاله باین محل‌داده‌شده

طبسین است و گالیندو هم از گدار باروت به طبسین رفته .

طبسین

نقشه دشت‌لوت در این بخش بکلی غلط‌ودرهم است جائی که چاله نمك‌زار ضبط گشته چنین شکلی را ندارد و باین وسعت نیست . چاله نمك‌زار در جنوب گدار باروت در دهانه رود شور است که کشیده در جهت شرقی و حتی هم‌عرض شهداد هم نیست و بین گدار باروت و طبسین کویر وکفه نمی‌بینیم و جائی کـه طبسین نام دارد یك‌چاله دره‌ای‌شکل‌وزمین آن‌کویر گچه است. در پای‌برجستگی بشکل دروازه و در کنار چاله نشانی محل اقامت و آثـار بارانداز قـوافل و جثه متلاشی شده و استخوانهای پراکنده شتر یـادگار شرائط دشوار سفر در دشت لوت است. درباره مفهوم کلمه طبسین بحث دراز است که بجای خود خواهیم‌دید ولی‌نمی‌دانم چرا باین‌محل که‌شامل یك دره وبرآمدگی در دوطرف آنست‌طبسین گفته‌اند .

طبسین جائی بی‌آب و علف است ولی با تفحص در اطراف، در گوشه‌وکنار هنوز مخفی گاههای کاه و علوفه را میتوان یافت که‌قوافل برای روز درماندگـی خود ذخیره میکردند. فاصله آن تاگدار باروت ٤٠ کیلومتر ویك‌منزل کامل‌راه‌ـ پیمائی است که‌قوافل یك روزه طی میکرده‌اند. شهرت محل‌زیاد است وروی‌نقشه هم آنرا اقامتگاه نوشته‌اند. گالیندو هم طبق منازل معمولی قوافل باین‌جا رسیده است. عیب این‌منزل بواسطه خیس شدن زمین‌در مواقع بارندگی است، شایـد بهمین علت در دوران قدیم این مرحله راه را دوازده کیلومتر دور کرده و کنار دو تپه آتش‌فشانی شمال بنام **بارسك** رحل اقامت می‌افکندند. دشت لوت بعداز طبسین هموار وبدون پستی‌وبلندی محسوس است. در غرب طبسین چنـد دره خشك است و دشت‌هیچ‌نوع گیاهی ندارد ولی ما در سفر آخر خود در دو مسیل غربی طبسین بوته گیاه رمسی (۱) دیدیم‌و برحسب‌تصادف روباهی از زیربوته‌ای فرار کرد. دیدن‌گیاه‌دراینجا بسی‌شگفت‌انگیز و درشمال وجنوب ماتافواصل‌زیادی هیچ‌گیاه نبود و این‌چند بوته‌مانند جزایری دراقیانوس لوت شناوراند. شایـد در گذشته درطبسین هم‌گیاهانی بوده و بتدریج قوافل ازبین برده باشند .

---

1 — Anabasis

بارسك اصطخری

در افق دوردست تپه‌ها وبلندیهائی دیده‌می‌شوند و در جلوی ما همان‌جبل صغیربارسك اصطخری است که از سنگهای آذرین ریولیت ساخته شده ودوتیغه یا دو چنگ دارد. بلندی تپه از سطح دشت به ۱۰۰ متر نمی‌رسد .

معنی بارسك را نمی‌دانم. درمتن عربی اصطخری بهمین صورت ضبط شده و در ذیل متن در نسخ دیگر بارسل و بارستل هم‌آمده و درمتن فارسی اصطخری هم بارسك است. ابن‌حوقل و مقدسی هم لابد نقل از اصطخری بهمین شکل آنـرا ضبط کرده‌اند .

راهنمایان دشت لوت این کوه‌کوچك را بادریزگـویند مفهوم فارسی کلمه هم با ملاحظه اوضاع و احوال محل نارسا است وپیوستگی بین بارسك‌وبادریز که باء مشترك در اول هردو کلمه‌آمده ناروشن است‌ولی نه در تلفظ بادریزاعتباری است و نه درضبط بارسك .

بارسك اصطخری سرانشعاب یك راه فرعی بوده که در جهت جنوب‌شرقی از دره خشك‌رودگذشته به قبر خارجـی در سرراه خبیص بـه ده‌سلم میرسیده است و از این محل آخری میتوان از لوت‌مرکزی گذشت و به‌بم ونرماشیر رسید و اگر قوافل خراسان از بارسك به قبر خارجی (گوجار) روند کـه یـك روزراه می‌شود ، از گوجار تا بلوچ آب‌درلوت زنگی‌احمد رامیتوان سه‌روزه باعجله‌پیمود یعنی همان سه‌روزی که‌قوافل بین طبسین وخبیص در پیش دارند. گفتم که‌هیچ نوشته‌ای درباره ارتباط راه از این سمت بدست نیست ولی در کتب اصطخری و ابن حوقل ومقدسی شرحی از این‌راه آمده که از بارسك تاقبرخارجی سنگهای ریز و درشت به‌سفیدی چون کافوروسبزی چون‌شیشه وجود دارد نگارنده ایـن راه را پیموده و با ماشین از بارسك به گوجار رفته است .

درشرق بارسك چنددره خشك‌شمالی جنوبی است‌که‌آبهای منطقه قلعه‌زری و انبار و کوه پختو را به چاله گوجارمی‌رسانند . در بیابان‌شرقی بارسك‌سنگهای ریز سفید از کوارتز است و ریگهای آتش‌فشانی به رنگهای دیگر ومعلوم است که این مسیر درزمان قدیم موردآمد ورفت بوده وگرنه کسی از رنگ‌سنگ‌خبری نداشت که آنرا در کتاب ضبط نماید. با ملاحظه این ارتباط بین راه شمالی‌لوت وراه مرکزی بنام راه‌نووراه جنوبی از بلوچ آب به‌بم و نرماشیر یك راه‌سراسری جنوبی شمالی از سه‌بخش دشت‌لوت می‌گذشته و در جنوب سرآن در آبادی‌فهرج سرراه بم به زاهدان و سردیگر در قریه خوسف یا شهر بیرجند می‌شودوفاصله

نرماشیر از خراسان از این راه کوتاه است. مشکل عظیم راه‌پیمائی در این مسیر فقد آب لااقل درمدت ۹روز است ولی لوت‌شمالی باراه سراسری دیگری هم بـه لوت مرکزی و جنوبی متصل میگشته که بجای خود خواهیم دید.

از طبسین تاگودنیمه ٤٠ کیلومترو تاخشك‌رود ٥٠ کیلومتر است.گالیندو و قوافل‌دوران جدید مرحله‌ای‌سنگین را در پیش داشته‌اند و از طبسین‌به‌خشگ رود میرفته‌اند ولی مرحله اصطخری بین بارسك و نیمه کـوتاه وسبك واز ۳۰ کیلومترهم کمتر است.

نیمه

نیمه یا گودنیمه دردره خشك بزرگی است که دوجدار دره نامتقارن وجدار جنوبی آن شیب تند دارد. در روی نقشه بغلط‌این محل را گود نمك‌ضبط‌کرده‌اند و خطاناشی از بد خواندن کلمه نمك بجای نیمه است و ساربانان هم آنرا نیمـه گویند که‌مراد ازآن نیم‌راه است. درجدار شمالی و کم‌شیب دره چـاله‌ای بظاهر مصنوعی است. کف آنرا خاك‌برداری کردم و معلـوم شد زمین سست و درآن در سابق‌چاهی‌بوده، شایدهمان چاه منسوب بـه عمرولیث بـاشد کـه آب سیاه گوگردی داشته است اما چاه عمرولیث راتنها اصطخری ذکر مینماید و ابن‌حوقل ومقدسی چیزی درایـن باره نـدارند. پیدا شدن آب گوگـردی در بستر مسیل امکان پذیر است که بواسطه‌تحویل‌شیمیائی‌سولفات کالسیوم به‌سولفورکالسیوم واکسیدکربن بدل شود.

در جستجوی یافتن آثار مخروبه رباطی که مقدسی ذکر کرده برآمدم در دره که چنین محلی نبود و محل اقامت کاروانیان دربستر مسیل است که درآنجا باز آثار عبور قوافـل و اجساد متلاشی شده شتر بود وتماشای آنها انسان را مهموم و مغموم کند. اگر این تکه‌های استخوان زبان داشتند چه حکایات‌جالبی‌نقل میکردند .

در جنوب گودنیمه تپه‌کوچکی‌است که آنرا تپه سرخ گویند وسه کیلومتر دورتر در کنار راه چند تل‌کوچك از سنگهای درشت با فواصل معین در کنارجاده دیده میشود که‌سنگهای درشت در آنحدود نیست وازجمله پاره سنگهای‌مصرف شده در ریشه بناها می‌باشند. فاصله تل‌ها ازهم در حدود ۱۰ متر و ثابت است و بنظر میرسد که تل‌ها بقایای یك ساختمان منهدم‌قدیمی هستند که بمرور ایام بکلی نابود گشته و سنگهائی که‌در ریشه بنا بکـار رفته نمایان شده‌اند. اگـر

گفته مقدسی در باره **رباط‌فیه‌من‌یحفظه** درست باشد جزاین محل مکـان دیگـری نمیتواند باشد و دراین بیابان حتی چوب خشکی برای خلال دندان نتوان یافـت.
خشك‌رود ـ قافله اصطخری از بارسك به‌نیمه میرسند ولی‌شترداران کـالیندواز طبسین به خشك‌رود می‌آیند. خشك‌رود بطوریکه کلمه میرساند مسیلی بـزرگ وخشك است. این مسیل را درپیش توصیف کردیم و دراین محل بارانداز قوافـل واقع است در روی نقشه‌هم اقامتگاه ضبط شده که ازآن راهی جدا شده‌ومستقیم روبه شمال است که به راه دلارام معروف است.
دلارام ـ دلارام که روی نقشه ضبط‌شده است اسم‌چندتپه‌است که راه ازکنارآنها میگذرد و منزلگاه‌بعدازدوراهی‌خشك‌روداست. بعداز دلارام راه دوشاخه‌است. شاخه غربی به راه بزرگ معروف به راه آب‌گرم وصل میشود و شرح آن خواهد آمدو شاخه شرقی در جهت موازی با راه انبارروبه‌شمال میرود و با انحرافی به‌سرچاه میرسد ولی از انبار نمیگذرد. گویا انحراف راه دلارام باین علت بوده است که راه درازتر است ولی از اراضی بریده و کویری انبار نمی‌گذرد .

بالاحوض

در روی نقشه محلی باسم بالاحوض‌ضبط‌شده و درکنار آن چند مسیل است. در هزار سال‌قبل‌این حوض‌آب‌دار و معموربوده‌و قوافل از گودنیمه‌یك‌روز باین محل میرسیدند و دربالاحوض‌کمر بیابان‌شکسته می‌شد و آب و علف‌پدیدار میگشت. از گودنیمه به‌بالاحوض‌درازی راه۳٤کیلومتر می‌شود ولی در دوره‌های بعد کـه حوض مخروبه گشته قوافل نیز منزل را عوض کرده‌اند و در بـالاحوض هیچ نشانـی از بـارانداز قـوافل ندیدیم. از خشك‌رود گالیندو بـه گلوسوزگز رفته که مسافت‌درازی در حدود ٤٨ کیلومتر است. ولی بارانداز معمولی‌بعـداز خشك‌رود در محلی بنام کج‌رود است که نزدیك پوزه جنوبی کوه‌پختومی‌شود وتا آنجا ۳۰ کیلومتر و بهرحال بالاحوض در دوران جدید منزلگه نبوده است.

بین خشك‌رود وبالاحوض دشت‌ریگی هموار است ولی درجلوی ما دو رشته تپه‌های کوچك در شرق‌و غرب دیده می‌شوند. در جلوی ماکوه پختو است و در افق دور شرقی کوه سرخ وکوه عبداللهی را می‌بینیم. دورتر از آنها شاه‌کـوه نهبندان است و در ٤ کیلومتری جنوب تپه‌ها اولین آثار گیاهی چند بوته مفلوك رمسی در مسیلهاست که به‌تدریج پوشش گیاهی زیاد می‌شود. تپه‌ها ازسنگهای آذرین هستند بلندی آنها به صدمترنمی‌رسد. تپه‌های شرقی را **مسجدگاه**گویند و تپه‌های غربی **کلاغ‌پر** است.منطقه بدون گیاه جهتی از جنوب شرقی بـه‌شمال غربی داردیعنی در مشرق‌سمت تپه‌ها ومسیل‌ها گیاه فراوان و در مغـرب حـد

بدون‌گیاه شمالی تروقسمتی از تپه‌های کلاغ‌پر را شامل میشود .

در سفرنامه خانیکوف‌واستراتیل زوئر این تپه‌ها را **کله‌پر** نوشته‌اندمعنی کله‌پر را نمی‌دانم اما کلاغ‌پر بواسطه چنگ‌های‌کوتاه آنست که بظاهر جای نشین کلاغ می‌باشد و شاید هم هردو اصطلاح درست باشد زیرا در منطقه شهداد به تپه‌های کوچك کلوت یعنی همان مناظر شهر لوت کله‌پر گویند.

دشت شمالی تپه کله‌پر زیرپوشی از کویر گچه دارد و شیب زمین بسوی شمال است در چند کیلومتری جلوماتپه‌دیگری است‌که در پای آن بالاحوض‌واقع شده که‌همان حوض اصطخری و ازآب باران پر می‌شده است.

اصطلاح بالاحوض بمعنی محل حوض در بلندی است که در کناردامنه دوتپه از سنگهای گرانیت‌واقع شده‌و موقع آن در طول یك مسیل است.این مسیل از شمال شرقی است و برای بهره‌گیری از آب، حوض را در بلندی کنارتپه‌ساخته و آب مسیل را توسط نهری که با پاره‌سنگهای گرانیت سنگ‌بست است‌به‌حوض هدایت میکرده‌اند که آب مسیل در مواقع سیل خطری برای حوض نداشته باشد. حوض بکلی مخروبه است ولی بکاربردن سنگهای گرانیت درشت درپایه‌هاو آجر برای ضربی های سقف نشان‌می‌دهدکه‌آنجامکان بزرگی بوده است.حوض‌محصور بوده و فضائی در حدود ۳۰ متر در ۲۰ متر داشته. دیوارهای گلی اطراف آن بکلی ازبین رفته و شاید در کنارحوض‌یکی دو اطاق هم بوده که طرح آن‌روشن نیست. انبارآب حوض امروز پر است ولی ریشه دیوارهای انبار از پاره‌سنگهای درشت گرانیت پابرجاست و آجرهای پراکنده متعلق به سقف ضربی انبار بوده‌اند. بنای حوض باید از دوره اسلامی و شاید از سده‌سوم باشد و اگر بنا بگفته اصطخری چاه نیمه را عمرولیث حفر کرده چرا امیر صفاری در این مکان حوضی نساخته باشد !

کج‌رود وکوه پختو ـ از بالاحوض روبه‌شمال دشت‌لوت دیگر سیمای مخوف دشت بی‌آب وعلف و یکنواخت‌را ندارد. مسیل فراوان‌است که بیشتر از تپه‌های جنوبی کوه پختو ودامنه‌های کوه از ارتفاعات شمالی سرازیر شده‌اند.درمسیلها گیاه بویژه رمسی فراوان استو در منزلگه‌های‌جلوآب هست و بنای‌حوض‌جهت بهره‌گیری از آب درجائی بوده‌که قوافل‌خراسان وارد لوت خشك‌وعریان‌می‌شدند.

کوه پختو بلندی زیادی ندارد (۱۷۰۰متر) جبهه جنوبی آن بواسطه‌شکافها و مسیل‌هائی دریده شده‌و ساختمان اندرون کوه نمایان است. جنس کوه از سنگهای آذرین اوائل دوران سوم است ولی جنوب آن توده‌ای از گرانیت است. در جنوب کوه پختو بفاصله ۱۵ کیلومترچندتپه‌نوك‌دار کوچك از سنگهای‌ریولیت

است ولی چون نامی نداشتند و اولین بار آقای صادق مبین پوشش‌نباتی‌منطقه‌را بررسی کردند بنام ایشان **تپه‌صادق** نام دادیم .

محمدنجیب بکران در کتاب خود این بیابان‌را بیابان پختو نام داده ومعلوم میشود در سده‌هفتم هجری کـوه پختو بهمین نام معروف بوده است. اصطـلاح بیابان پختو یـا لوت پختو جالب است چـون تمام ایـن بیابان دشت هموار بـا آبرفتی از ریگهای آذرین بین تپه‌ها و کوههای اطراف است. مسیل‌های فراوانی در بستر های شنی و ماسه‌ای‌ازاین بیابان میگذرند و مجموعه آنهادرسمت‌جنوب به چند دره گود نیمه وخشك رودختم میگردند. جهت‌مسیل‌ها در این بیابان بـه‌ـ سوی جنـوب شرقـی است. هنوز پوشش نباتی کامل نیست و گیاه در کـف مسیل‌هاست که بیشتر رمسی و با آن تارون وشور همراه است زیرا دشت‌ریگی باپوسته‌ای از گچ سخت در زیرزمین مانع رویش گیاه است ولی در مسیلهاولو چند نوبت آب رفته باشد زمین برای گیاه پروری آماده شده است .

نام پختو هم‌در خور بحث وبررسی است. جغرافی‌نویسان سده‌چهارم نـام آنرا نبرده‌اند ولی اصطخری در توصیف از ناحیه بی‌گیاه نشانی این کوه‌راداده. در کوه پختو چند چشمه آب‌شور ولی آشامیدنی است که برحسب زیادی وکمی باران در سال آبدار یا خشك میشوند. در جنوب شرقی کـوه پختو دشت‌هموار بسوی شرق ادامه دارد و کوه‌عبداللهی‌در مشرق‌بخوبی نمایان و در جنوب‌آن‌کوه سرخ نشانی راه خبیص به ده سلم است. درکوه عبداللهی هم آب یافت میشود و بعد از این کوه درشمال شرقی‌چاه و آب فراوان است .

بنظرمیرسد که یك‌راه بسیار قدیمی در لوت شمالـی از شرق به غـرب وجود داشته و اقوام پهتو و زرنگی‌وسندی از این راه به بیابان‌های داخلی‌ایران آمده باشند و این راه تاریخی بعدها مورد استفاده برای تاخت و تاز افغانها و کوچها وبلوچها در این بیابان شده باشد. کوه عبداللهی و کوه پختوپناهگاه‌این ولگردان بیابانی بوده است .

منزلگه کنونی این بیابان‌در کناریکی از مسیلها محلی‌بنام **کج‌رود** است. معنی‌این اسم روشن نیست وکج از نامهای‌موجوددربلوچستان است و نام دلارام هم هندی یاپختو است و در سیستان شمالی محلی بنـام دلارام است. عموم ـ جغرافی‌نویسان سده چهارم‌ازمنازل خطرناك و جایگاه دزدان کوچ و بلوچ‌حواشی غربی لوت سخن‌رانده‌اند. راه‌یزد به طبس هم مورد تاخت وتاز دزدان کوچ‌وبلوچ

بوده استو تاصد سال قبل که ماك گرگوروسایکس‌ولندور وسایرین از آنجاها گذشته‌اند وضع زندگی مردم بهتر از هزار سال قبل نبوده است وسون هدین در سفر خود به‌نای‌بنداز اهالی محل شنیده که چطور دزدان بلوچ تیزرواز کوه پختو بیابان لوت را بسرعت پیموده و نای‌بند را غارت میکرده‌اند .

راه‌بیابان پختو از جنوب شرقی به شمال‌غربی است. مشرق آن در ۱۵ ـ کیلومتری جنوب شرقی‌کوه سرخ به راه خبیص به ده‌سلم میرسد و از طریـق این راه و راه‌های‌لوت مرکزی به‌همه‌جا میتوان‌رفت و راه بین کـوه سرخ و کوه عبداللهی میگذرد و وارد بیابان پختو میگردد و در ۸ کیلومتری شمال بالاحوض راه خبیص را قطع کرده و جهت مرغاب کوه را در پیش‌دارد و از شمال مرغاب‌کوه گذشته و از طریق تپه‌اورکوش(۱) به‌جنگل عراقی ودیگ‌رستم ونای‌بند میرسد که از شمال و جنوب در منطقه‌نای‌بندمیتوان از هرسو به جائی رفت. راه بیابانی پختو مورد رفت‌وآمد قوافل نبوده ولی بواسطه اتکاء بجاهای آب‌دار کوه‌عبداللهی کوه پختو ـ بالاحوض ـ جنگل عراقی راه‌اختصاصی لوت بشمار رفته و نگـارنده بخش عظیم‌آنرا باماشین پیموده‌ام .

گلوسوزگز

نخستین جـائی که در لوت شمالی آب‌شور ولی مشروب برای شترها دارد گلوسوزگزاست که گلوبه معنـی‌دره تنگ وپیچان وسوزگـز بواسطه درختان بزرگ‌سبزگز. دره خشك استو آب راکد از چشمه‌های بستر حاصل میگردد.این دره خشك از انبار می‌آید ومسیل دیگری از چاه تقی بدان میرسد. در گلوسوزگز دشت هموارلوت پایان یافته و به تپه‌ها و بلندیهای آتش‌فشانی میرسیم.باوجود محل مناسب ازجهت آب‌وگیاه این محل‌منزل‌سرراه نبوده زیـرا از خشك‌رود تـا گلوسوزگز۴۸ کیلومتر است و گالیندو این مسافت را یکروز پیموده و قوافـل عادی با توجه به برداشتن آب در بالاحوض نیاز به شتاب نداشتند و شب را در پختو سر کرده و روزبعد با فراغ خاطر به انبار میرسیدنـد. در راه تـوصیفی اصطخری بعداز حوض‌منزل دیگری‌نام برده نشده و گوید از آنجا تاراس‌الماء دو منزل واین دومنزل‌همان مسافت راه قافله‌رو است که یك‌شب درکج‌رود مانده‌اند ولی کج‌رود محلی در بیابان است و در همه جای این بیابان میتوان چند ساعتی استراحت کرد. دوری گلوسوزگر از کج‌رود۳فرسخ‌واز انبار نیز سه‌فرسخ‌است.

---

1 — Orkosh

در کتاب اصطخری شرحی درباره این بیابان است که گوید: دراین‌بیابان از دو فرسخی راس‌الماء تا کوهی که در جنوب آن است و یك مرحله است‌گیاهی وجود ندارد. این‌نوشته درهم‌شده وباین صورت‌درست نیست. از راس‌الماء تا سه‌فرسخی گیاه نیست که همان گلوسوزگز باشد وتاکوه پختو بوته‌های‌رمسی تنها در مسیلها دیده می‌شوند. باید نوشته‌چنین‌باشد: از کوهی در جنوب‌راس‌ـ الماء که تااین محل یك مرحله است دیگر گیاهی نیست. حد منطقه بی‌گیاه‌ازهزار سال قبل تاکنون تغییری ننموده است .

انبار رأس‌الماء

بنا برنوشته اصطخری درآخر این بیابان در راس‌الماء یکی‌دوتن زندگی میکرده و رباط‌کوچکی انجابوده و کشت ناچیزی با آب چشمه انجام میشده‌است. بعدازهزار سال منظره طبیعی محل همان است که بود. در انبار دو چشمه آب شور و مقداری زمین کویری و چند خرابه و یك برج راهنما وجود دارد. این‌محل چراگاه شترهای‌سرچاه است و یکی‌دوتن ساربان یا چوپان دربعضی ازمواقع سال آنجا هستند .

انبار معنی درستی ندارد و بظاهر مراد از آن مخزن آب است. شاید در گذشته بجاهائی که آب قنات و یا چشمه را در حوضی انبار و ذخیره مینموده‌اند انبار می‌گفته‌اند که بعد از اسلام به راس‌الماء بدل شده‌اند، این گمان از آن جهت‌است که در بلوچ آب واقع در لوت زنگی‌احمد هم چشمه آب و حوضی وجود داشته‌و اسم پیشین آنرا نمی‌دانیم ولی این محل راهم اعراب راس‌الماء گفته‌اند .

توصیف راس‌الماء اصطخری با اندکی تفاوت باشکل فعلی محل مطابقت دارد. در کنار مسیل خشکی که‌به رودانبار یاآب‌انبار میرسد روی بلندی برجی بشکل مکعب مستطیل است که در اصل دو طبقه بوده و در طبقه بالا سوراخهای دیده‌بانی روبه جنوب داشته و بنای آن از خشت وگل مخلوط است. طبقات برج خراب شده ولی بعدبهرپائین‌را باسقفی‌خشتی پوشانده‌و ازآن جهت آغل گوسفند استفاده شده است. از این نمونه برجها در ناحیه سرچاه فراوان‌است که بهمین سبك دوطبقه بوده‌اند واز آنها جهت‌دیده‌بانی و پناهگاه ایمنی در مواقع اضطرار بهره‌گیری میشده است. بنای این قبیل برجها از دوران جدید است و لابد قبل‌از آنها برجهای دیگری وجود داشته . گمان اینکه برجها در محل‌هائی ساخته می‌شده که تعداد خانواده‌ها کم و قلعه مستحکم نداشتند .

گالیندو هم برج را یادداشت کرده و درکنار آن منزل کرده است وعکسی

نیز از برج برداشته ولی گوید برج گرد است و حال اینکه چنین نیست.

آثار رباط مذکور اصطخری در نزدیکی‌برج و در شمال آنست. در آنجا خرابه‌ها و تلهائی است که ماهیت بناها و طرح آن‌ها روشن‌نیست و لابد در همین خرابه‌ها باید جایگاه یکی‌دوتن ساکنان راس‌الماءباشد و خرابه‌ای حصاری شکل شاید محل دامها بوده باشد. درانباردوچشمه وجود دارد. چشمه اولی‌دریك کیلومتری غرب برج است که در جلوی آن آثار بندی هنوز مشخص است که‌در پیش محل حوض‌ذخیره آب بوده ودر کنار آن یك خرابه پشته‌ای‌شکل، نهر زراعی قدیم است. در نزدیکی برج یك چشمه کم آب است که آب راکد آن در چاله‌ای جمع میشود و شترها از آن برخوردارند .

امروزهم درانبار تعداد زیادی شتر است. بوته‌های شور واشنووگزفراوان و همین دولکه آب چند اردك‌رابخود جلب کرده‌اند. اطراف برج انبارزمین‌کویری است و در این محل چند مسیل بهم‌متصل شده وبطرف دشت لوت سرازیرمیشوند و یکی از شاخه‌های اصلی‌خشك‌رودکه در پائین دیدیم همین مسیل انبار است . آبهای ناحیه بصیران و قلعه‌زری و کوههای معدن هم بطرف چاله انبار سرازیر شده و در آنجا متحد میگردند. مسیل اصلی باسم **آتش گرده** از بصیران می‌آید و در جلوی آن‌جنگل آتش کرده است و دیگر مسیل **نمك‌سار** انبار است .

در شمال انبار چاه آبی بنام **چاه‌جنگل** است و درمشرق انبار بفاصله یك فرسخ دو تپه ریك است که وسط آنها چاه آبی بنام چاه **سرخان** است. درجنوب انبار دوتپه آتش فشانی بنام **کوه‌قراولخانه** است‌و این اسم بی مسمی‌نیست ودر شمال غربی انبار میخ انبار است.

انبار یا راس‌الماء موقع جغرافیائی مناسبی دارد. در مشرق آن شاهکوه بخوبی نمایان است و از طریق دره بصیران راهی از انبار به قلعه‌زری وبصیران ومیقان وده‌سلم است. درسمت شمال کوه شاه نشان مناسبی برای یافتن راه سرچاه و خوسف و بیرجنداست و به‌سمت جنوب از انبار کوه پختو را میتوان‌دید که در دشت لوت‌وسرراه خبیص است. جنوب انبار تپه‌های آتش فشانی حوضه انبار را مسدود کرده‌اند ومحل عبور از آن جائی بنام **گدارگلوریگ** است که در پای آن‌دشت لوت آغاز میگردد .

سرچاه ـ کوکور

اصطخری مرحله بعدی راه را در کوکور قرار داده و گوید: آبادی‌ازحدود قهستان است. تنها محلی‌ازاین راه‌که اسم آن‌بکلی از یاد رفته و در محل‌نمیتوان

آنرا پیدا کرد کـوکور است. ندانستم کـوکور نـامی فارسی است و یا اسمی عربی که مدتها رایج بوده و سپس از رونق‌افتاده و فراموش گشته است.ازلحاظ وضع مراحل و قریه آباد باید دهات سرچاه منزل بعدی راه‌باشند. وضع‌راه‌بعداز انبار چنین است :بعـداز مسیل آتش کـرده مسیل دومـی رو بـه غـرب است که آنرا **تارانی** (۱) گویند و سپس به دشت بزرگی میرسیم که‌گیاه‌فراوان‌دارد وبدان جنگل **گل‌تاغ**گویند ولی امروز تاغ ازبین رفته و بوته‌های‌اشنو وخربزه ابوجهل فراوان دارد . در شرق دشت‌گل‌تاغ تپه‌های کوچکی آتش‌فشانی است که مخروطی از آن **کولوم** (۲) نام داردوآب‌انباری‌نودردشت گل‌تاغ‌هنوزآب‌داراست که حوض محمد رمضان باشد .

بسمت شمال‌گداری دشت‌گل تاغ را محدود کـرده که گـدار **خبیص** است و در سرگدار حوض آجـر سالمی بـنام **حوض‌سرگدار** و دشت مجاور آن دشت گدار خبیص نام دارد. در شمال گدار خبیص مسیل **گل‌خوار** است و بعداز چـاله گل‌خوار از گدار دیگری گذشته و به دشت بعدی میرسیم کـه در آن رگـه‌های کوارتز فـراوان است و آن را دشت **میاسه** (۳) گـویند. در مشرق دشت کـوه **داشی** (٤) ودر مغرب آن کوه **کزومی** (٥)است. یك‌حوض مخروبه دیگری در جلو بنـام کـربلائی مشهور است و بالاخره از مسیل بزرگ **کلان** (٦) عبور کـرده‌به اولین آبادی که کلاته **زارعین** و سپس کریم‌آباد است میرسیم .

بنا بر شرح فوق بین انبار و سرچاه راه تاریخی همین مسیر است‌باحوض‌ها و عوارض طبیعی و نامهای‌مشهور و این مسیرکه باید به کـوکوربرسدبه‌دهات سرچاه ختم میگردد .

در ناحیه‌سرچاه چند آبادی کوچك و بزرگ چسبیده بهم است که همه در دشتی چال قرار دارند. دشت هموار است و اطراف آن بلندیهائی است که اهم آنها کوه‌شاه سمت شمال است. وسط چاله زمین رسی و کـویری آبخیز است. زمینهای قابل کشت طرف مغرب و در مشرق زمینهای کویری است. بواسطه آب زیرزمینی فراوان عموم دهات‌قنات دارند که بعضی کم آب وبرخی پر آب هستند در تمام آبادیها ارزن که در محل کاورس گویند کاشته میشود و گندم وجووپنبه بومی کم است. آبادیها، خانه‌های گلی گنبدی شکل باروزنه‌ای دروسط‌گنبدبرای

---

1 — Tarani 2 — Colom 3 — Miasseh
4 — Dashi 5 — Gazoumi 6 — Klan

هواگیری در فصل تابستان دارند پایه‌های بنا از خشت خام وسقف گنبدی باتیغه آجری است. روزنه‌های سرگنبد بشکل دکمه منظره جالبی بدهات داده‌اند. در هیچ‌یك از آبادیها قلعه و حصار نیست‌ولی‌بعضی از دهات‌از جمله سرچاه‌برجهای دیده‌بانی دارند.

دهات سرچاه در دو محل جدا از هم‌قرار دارند . سمت جنوب سرراه‌خبیص آبادی اولی کریم‌آباد باچند درخت پده است . در مغرب آن کلاته زارعین مزرعه بزرگی است و کنار آن خیرآباد و درجلو فیض‌آباد وسلمی و آبادی‌سرچاه‌شور و راه خبیص بین سرچاه شور و فیض‌آباد است. در شمال این دهات آبادیهای دیگری بنام قائم‌آباد و انباری که اماری‌هم‌میگویند وده قنات وعلی‌آباد وسرچاه است و دوآبادی هم دورتر در دامنه کوه غربی دیده می‌شوند.

آبادی اصلی و قدیمی این منطقه سرچاه است. در جلوی آبادی برجی مخروطی‌شکل به‌بلندی ۱۲ متر باخشت وگل بنا شده که روزنه‌هائی برای‌دیده‌بانی در بالا داشته است. تاریخ بنای آن معلوم نیست ولی بکار بردن پاره آجر وسنگ در داخل گل نشان می‌دهد که بنای آن چند مرتبه تعمیر شده است. در مغرب برج در اراضی زراعی قدیم سفالهای فراوان در سطح زمین یافت شد که معلوم است یك محله مسکونی قدیمی د رکنار برج بوده است. انبار طبق اظهار اهالی محل کهن‌ترین‌آبادی‌منطقه‌سرچاه‌است‌ولی نام سرچاه راهم نمیتوان‌بدرستی توجیه کرد . امروز آبادیها همه درخت دارند و آب قناتها در استخری جلوی‌آبادی ذخیره شده و بمصرف زراعت میرسد. استخر بشکل نهری عریض باآب راکد و کثیف است، البته چاه هم در محل هست اما چرا نام آبادی سرچاه است ویك آبادی را قنات گویند ؟

گالیندو در راه خبیص به خوسف در فیض‌آباد مانده و دوری فیض‌آباد از سرچاه ٦ کیلومتر است و برای چنین راه طولانی یك فرسخ فاصله چیزی‌نیست بهرحال با توصیف فوق وضع کوکور روشن نمی‌شود. کوکور آبادی قدیمی محل در حدود یا کنار سرچاه بوده و ازبین رفته و سرچاه جانشین‌آن‌شده یا کوکور نام‌دیگر سرچاه بوده است. شاید بررسی های باستانشناسی در محل به بیان موضوع کمك کنند .

سرچاه گذشته از موقع جغرافیائی مناسب بعلت برخورداری از آبهای زیر زمینی فراوان و پوشش گیاهی باشکوه که درپیش رونق بیشتری داشته (تپه‌های کوچك بدون درخت در مغرب سرچاه حاکی از وجود جنگل درپیش است) سربرخورد یك راه بزرگ ارتباطی شرقی غربی لوت شمالی به راه خراسان و

خبیص است. راههای انحرافی چندی از طریق سرچاه به سایر آبادیهای حاشیه لوت وبیرجند منتهی می‌شوند .

همند

اصطخری در توصیف‌بعدی راه کوتاه آمده و از کوکور تا خوسف را دومنزل ضبط کرده و گالیندو بین سرچاه‌و خوسف یك شب در همند مانده است ونمی‌دانیم چرا اصطخری همند راکه آبادی قدیمی بزرگی بوده از قلم انداخته است. دوری‌همند از سرچاه ۳۰ کیلومتر است و آن یك آبادی با دویست نفر جمعیت ویك چشمه است که آب آن در استخری جمع میشود وبا آن کندم وارزن وچغندر و هویج و پنبه میکارند. از همندراهی مستقیم به بیرجند میرود و راه دیگری به دیهوك میرسد ولی راه اصلی همان امتداد راه سرچاه به خوسف است.

خوسف

منزل‌آخر این راه در حد قهستان خوسف است که تا بیرجند ۳۰ کیلومتر فاصله دارد و محل برخورد چند راه است. خوسف از آبادیهای قدیمی قهستان و شهرت آن در پیش‌بیش‌ازبیرجندبوده است‌و در سده‌چهارم هجری‌ازنویسندگان جغرافی هیچیك بیرجند را نام نمی‌برند ولی خوسف معروف بوده است ومقدسی در باره آن گوید بسوی بیابان است و قلعه‌ای دارد ولی فاقد مسجد است آب آن از چشمه و باغستان آن اندك است. حمداله مستوفی درباره خوسف گوید «شهری کوچك با چند موضع است. آب آن از رودخانه باشد». جغرافی‌نویسان قرن چهارم خوسف را خوست ضبط میکرده‌اند که معنی آن بدرستی معلوم‌نیست وچه‌بسا ریشه‌آن از خوردن‌وخسبیدن‌و غیره‌باشد. حافظ ابرو درکتاب‌جغرافیای خود آنرا بصورت حاضر یعنی خوسف‌ضبط کرده و گوید: «بیست قریه و صد مزرعه از توابع خوسف است . بر کنار بیابان است‌و بر آن طرف بیابان حدود کرمان است و خبیص نواحی آنست و آن بیابان را بیابان لوط خوانند و در تابستان از آن موضع نمیتوان گذشت. چهل فرسنگ در آن راه آب ندارد».

اولین بار است که بطور صریح نام بیابان لوت را در نوشته‌ای می‌بینم، در کتاب تاریخ سلاجقه محمدبن ابراهیم هم نام بیابان لوط آمده و معلوم‌نیست که گفته او نقل از افضل کرمانی نباشد .

بنابر شرح حافظ ابرو، خوسف منطقه‌ای بزرگ‌تر از بیرجند بوده‌زیرابرای

بیرجند سه قریه وسی‌وپنج‌مزرعه صورت داده است و لابد تمام‌آبادیهای حاشیه شمالی لوت از سرچاه تا بصیران باید در آنزمان جزء خوسف بوده باشند.

وضع فعلی خوسف چنین است: درکنار رودبزرگی بنام شاهرود یا رود خوسف جائیکه مسیل،دره‌ای پهن و بستری گود دارد این قریه واقع است. ازآب رود بهره‌ای بدان نمیرسد و جز در مواقع‌سیلابی بستررود خشك است ولی با کاوش‌بسترآب‌فراوانی بدست‌می‌آید یعنی بالاروبی مسیل آب جاری میشود و بهمین سبب چندین آبادی‌درپائین‌و بالای‌خوسف از نعمت آب برخوردارمیباشند. آبادیهای فدشك و جومیان و باغان چنین وضعی دارند و یکی دو قنات هم‌در روستا هست ولی بهره برداری از آب بستر هم حدی دارد و آزاد نیست وهر آبادی در حدود نهری که آب به اراضی آن سوار میشود میتواند بستررا‌کاوش نماید. برای یافتن آب کافی هرروز ۶۰نفر کارگر که همان کشاورزان باشند به تنقیه مجرا میپردازندو مالکین‌میتوانندبا گرفتن کارگر سهیم‌شوند ولی‌این‌فعالیت از اوائل بهار تا اواخر پائیز است و از پائیز ببعد نیازی به آب نیست.

آثار تاریخی چشم‌گیری در خوسف نیست. یك قلعه مخروبه جدید داردویك قلعه قدیمی دیگر هم بوده که آنرا خراب نموده و بجای آن دبیرستان ساخته‌اند. در دست چپ‌رود خوسف آثار یك قبرستان قدیمی متروك و خرابه‌های نامشخص وجود دارد. گویند خوسف قدیمی در آن محل بوده است. تنها محل دیدنی در خوسف مقبره ابن حسام شاعر قرن نهم هجری است که در کنار آبادی و روی بلندی واقع است. برسر مقبره نوشته شده تولد ۸۷۲ وفات ۸۷۴ پسر شاعر میرعماد در اماری (انباری)فوت کرده . مقبره اصلی در سال ۹۲۰ ساخته شده و خراب گشته و درسال۱۲۹۲مقبره‌فعلی‌پایه‌گذاری شده و در سال ۱۳۴۶تعمیرات اساسی نموده‌اند. مقبره سال ۹۲۰ بسعی کسی بنام مقصودبك بنا گشته‌است.

خوسف دو قنات دارد که آب آنها کم است ولی هرچه باشد دوهزارنفر در خوسف از کشاورزی معاش دارند. محصول‌عمده‌گندم و پنبه است. ارزن وشلغم و بادمجان و هویج هم کاشته میشود.میوه زیاد نیست ولی انار و انجیر وتوت آنجا معروف است. گله‌داری هم کمکی به زندگی اهالی است. ۳تا۴ هزارگوسفند وبز وتعدادی گاو نر برای کار در مزرعه و الاغ برای باربری مجموع دامهای ده است . قالی بافی رایج نیست‌و از ده دستگاه زیاده نمیشودو قالی خوسف مرغوب نیست و هنوز هم‌پارچه کرباس و آستری و جوال در محل بافته میشوند .

خوسف موقع جغرافیائی مناسبی در گذر چند راه دارد. راه اصلی کنونی از خوسف تا بیرجند شوسه است و گذشته از راه سرچاه یك‌راه دیگر از طریق

مختاران خوسف را به حاشیه‌شمالی لوت‌متصل میکند . پیوستگی بیرجند وقائنات بانای‌بند و کرمان از طریق خوسف‌است وراهی از خوسف‌به‌خور ودیهوك‌وطبس میرود واز دیهوك میتوان از شاهراه خراسان به کرمان رفت. پیش ازرونق یافتن بیرجند زمانی قائن مرکز قهستان بوده و ارتباط کرمان با قائن از طریق خورو خوسف انجام میشده است .

بررسی‌های باستان‌شناسی هنوز در خوسف انجام نشده ولی نشانیهائی حاکی از اعتبار این ناحیه در دوره اشکانیان بدست است. در مشرق خوسف کوهستانی بنام **ریچ** یا رچ است که در جلوی آن تپه‌ای نوك‌تیز بنام بارنده(۱) چشمه‌آب شیرین دارد. در روی تیغه ریچ محلی هموار است که در آنجاخرابه‌ای بسیار قدیمی بنام قلعه رستم است. حصار قلعه از سنگ و آجر پخته درشت‌ودر جلوی حصار محل استخری جهت جمع‌آوری آب و در کنار قلعه چند خانه سنگی مخروبه است . قلعه رستم راهی مار پیچ از دامنه کوه داشته و راه به نحوی بنا گشته که سواره بتوان از آن‌بالا رفت. این قلعه نظیر قلعه سنگی شاه دزد در نزدیکی نه است. درسه‌کیلومتری این قلعه در دامنه کوه دو نقش کنده به‌سنگ است که یکی جدال مردم را باشیر و دیگری نیم‌رخ شخصی را نشان می‌دهد. در زیرهردو نقش کتیبه‌پهلوی‌اشکانی است. در دو محل دیگر در نزدیکی خوسف میتوان آثار پیش‌از اسلام را جستجو کرد اولی خرابه‌ای بنام **تقال** است ودومی محلی بنام کلات داغی می‌باشد.

آبادی فدشك در ٦ کیلومتری خوسف سرراه نای‌بند وخور باید ازجاهای قدیمی بنام‌باشد. در طول رود خوسف تا۳۰ کیلومتری خرابه‌های فراوانی بشکل حوض و سدو نهر حاکی از قدمت زندگی در این منطقه می‌باشند و ازشیوه های‌بسیار جالب که نوعی زراعت‌خشك است توسط‌بندسار انجام میشود. بندسار عبارت از بست‌وبند جلوی هرز آبهای زمستان برای خیس کردن و انبارکردن آب در زمین است که با رطوبت کافی میتوان در تابستان در چنین زمینی صیفی کاشت. در آبادیهای سرچاه همین شیوه برای شیرین کردن کویرها بکار میرود که هرز آب و آب بی‌مصرف زمستان را به کویرها هدایت می‌نمایند و کویرهارا با پشته وکرت وبند طبق شیب زمین محدود کرده و آب را از مجرائی واردکرت نموده و از سوی دیگر خارج میکنند بطوریکه کرت مملو از آب‌باشد. بعدازیك فصل شست‌وشو بدین صورت نمك زمین شسته شده و روی آن کشاورزی‌صورت پذیر است .

---

1 — Barandeh

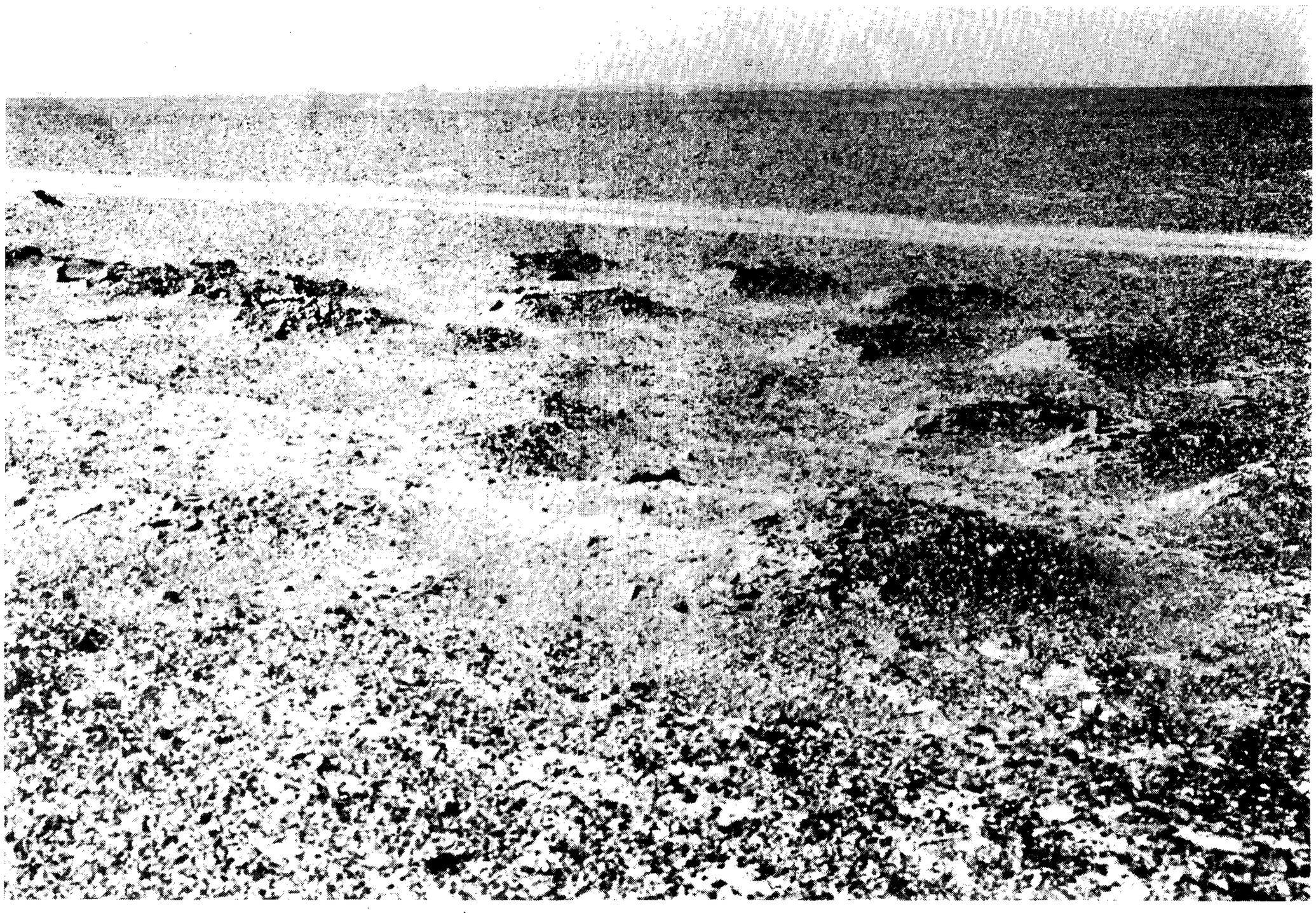

شکل ۱۵۷ ــ خرابه های نامشخص نزدیک گودنیمه

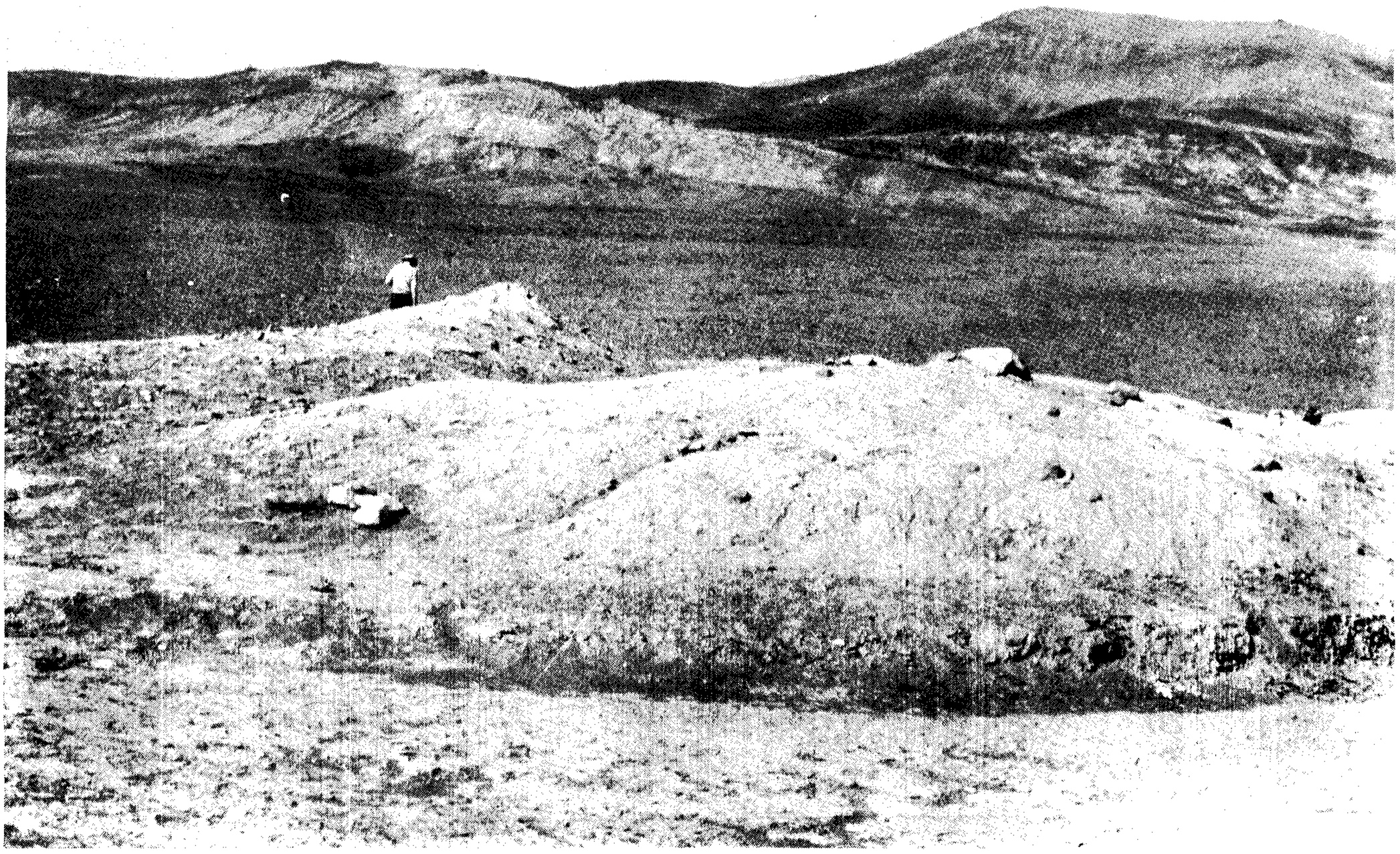

شکل ۱۵۸ ــ خرابه‌های بالاحوض

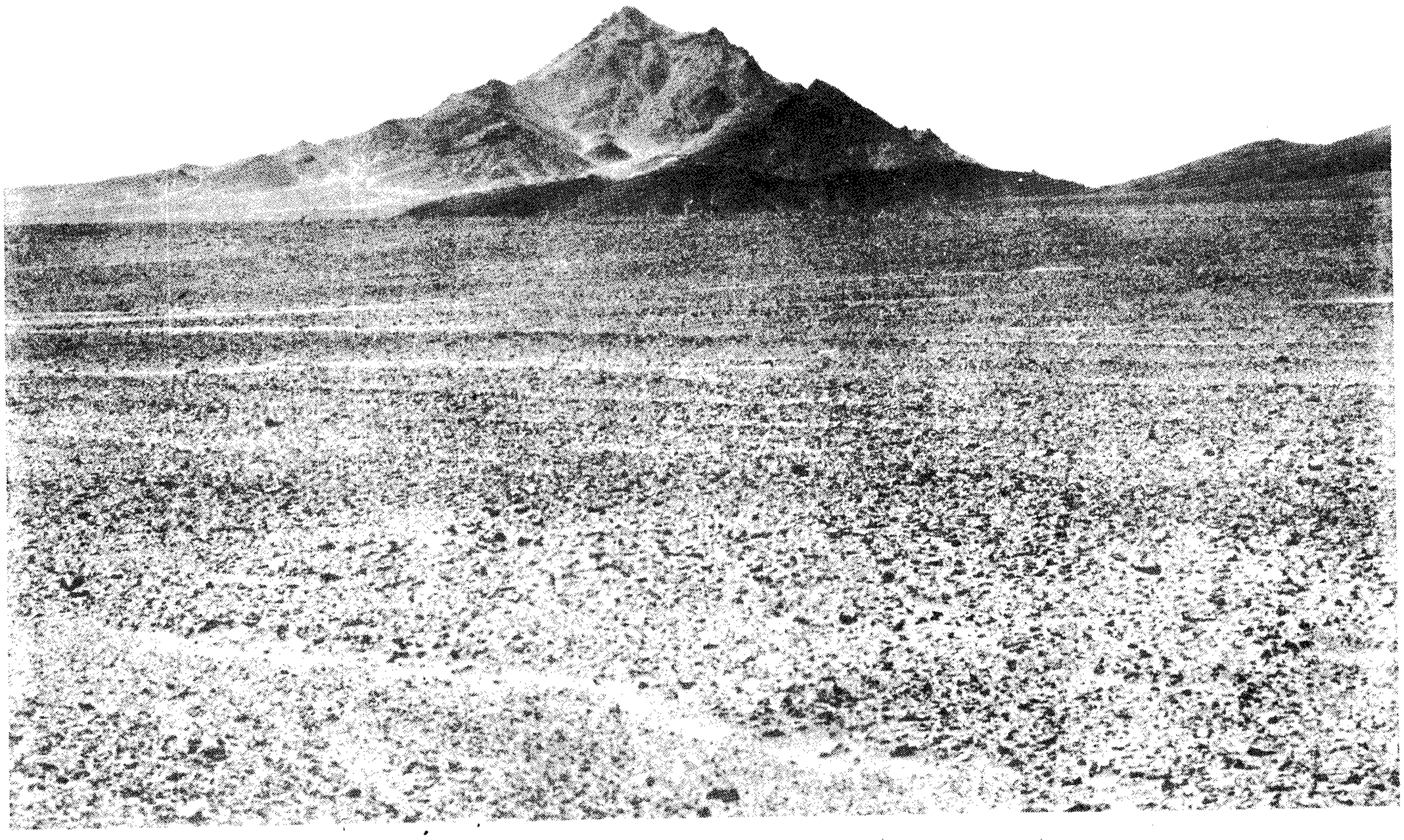

شکل ۱۵۹ ــ کوه بختو

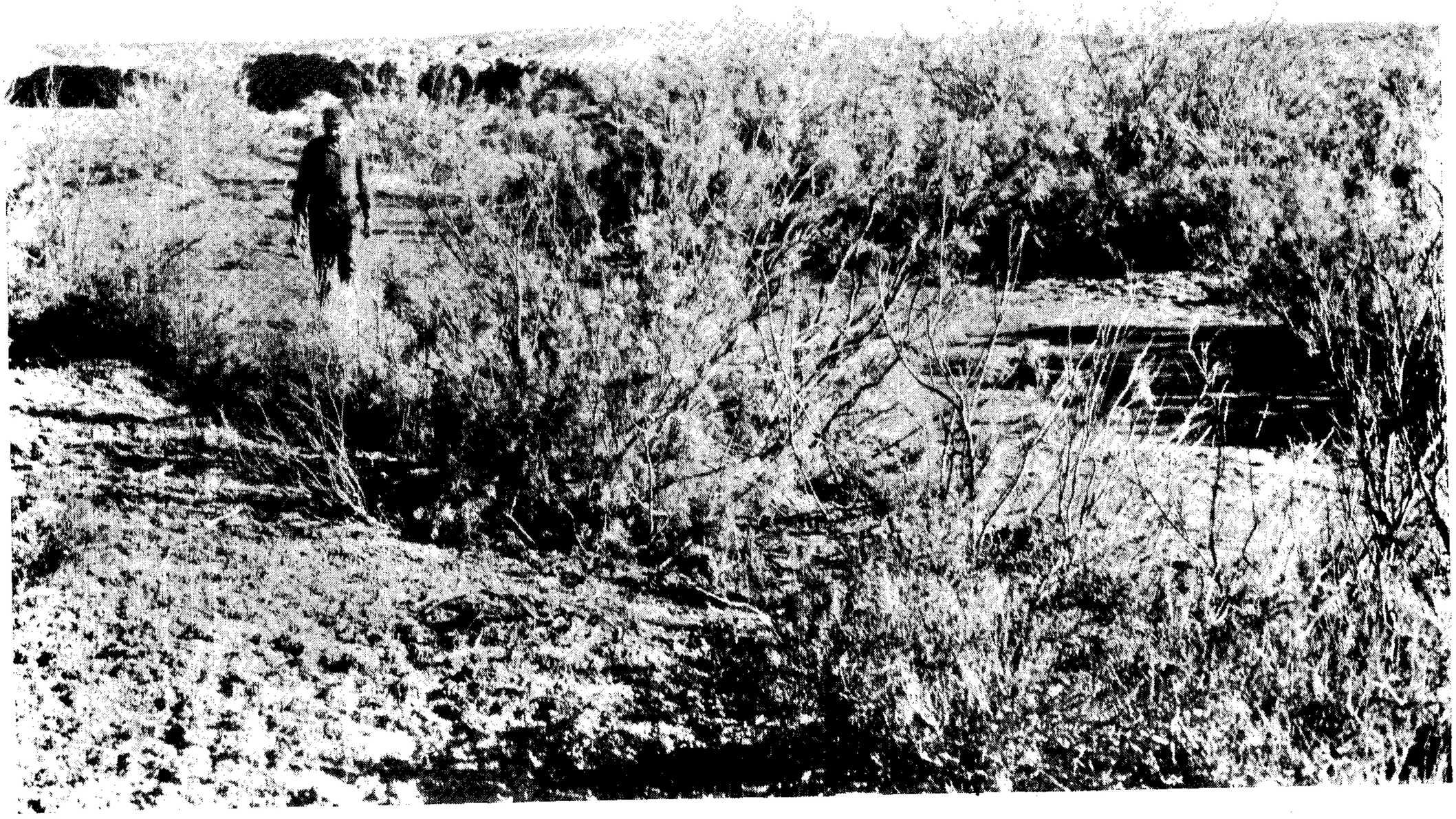

شکل ۱۶۰ ــ گلوسوزگر .

شکل ۱۶۱ ــ خرابه برج انباریاراس‌الماء

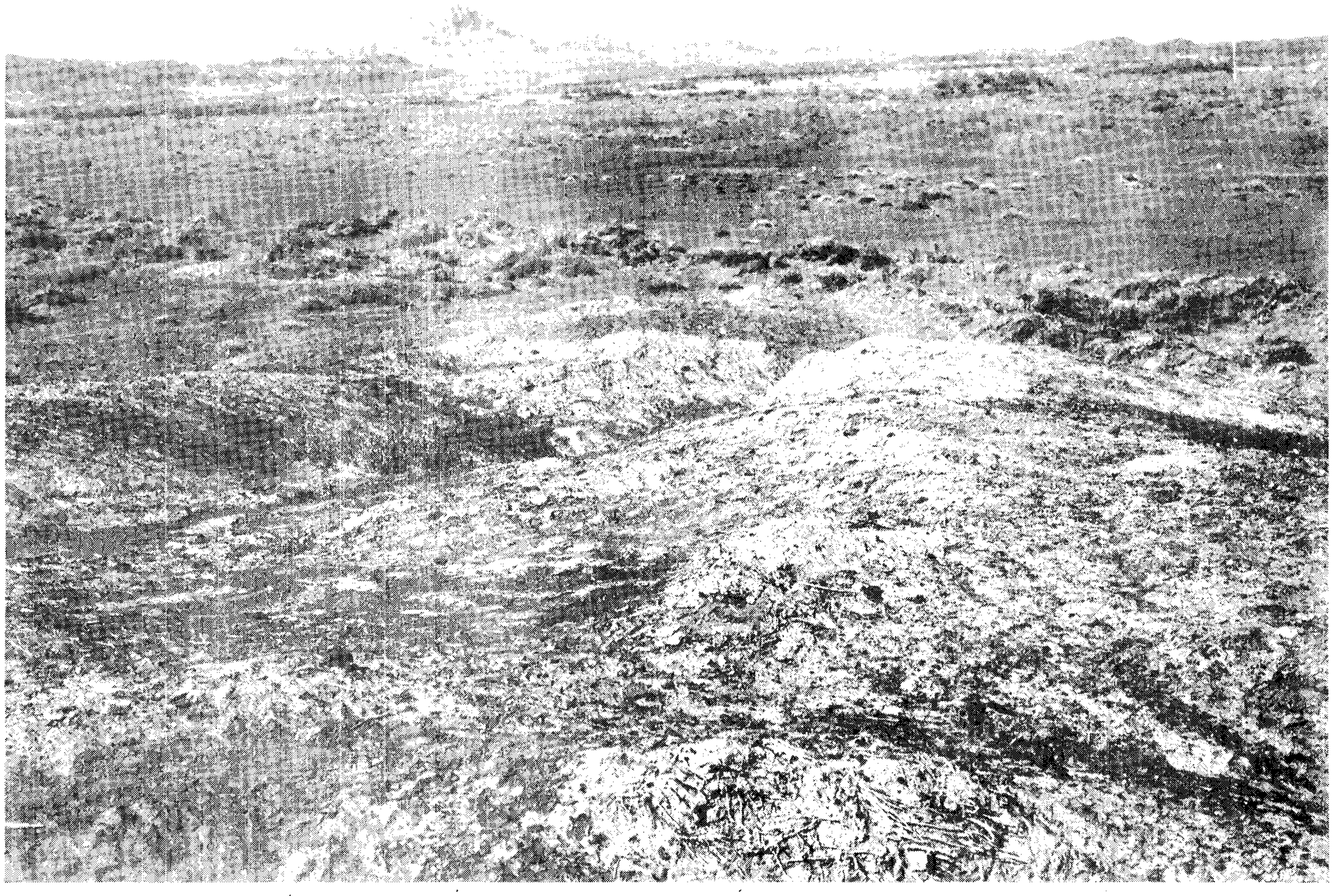

شکل ۱۶۲ ــ خرابه های راس‌الماء قدیم درمحل انبار ــ میخ انبارد رعقب

شکل ۱۶۳ ــ صمدآباد اخرین آبادی منطقه سره چاه

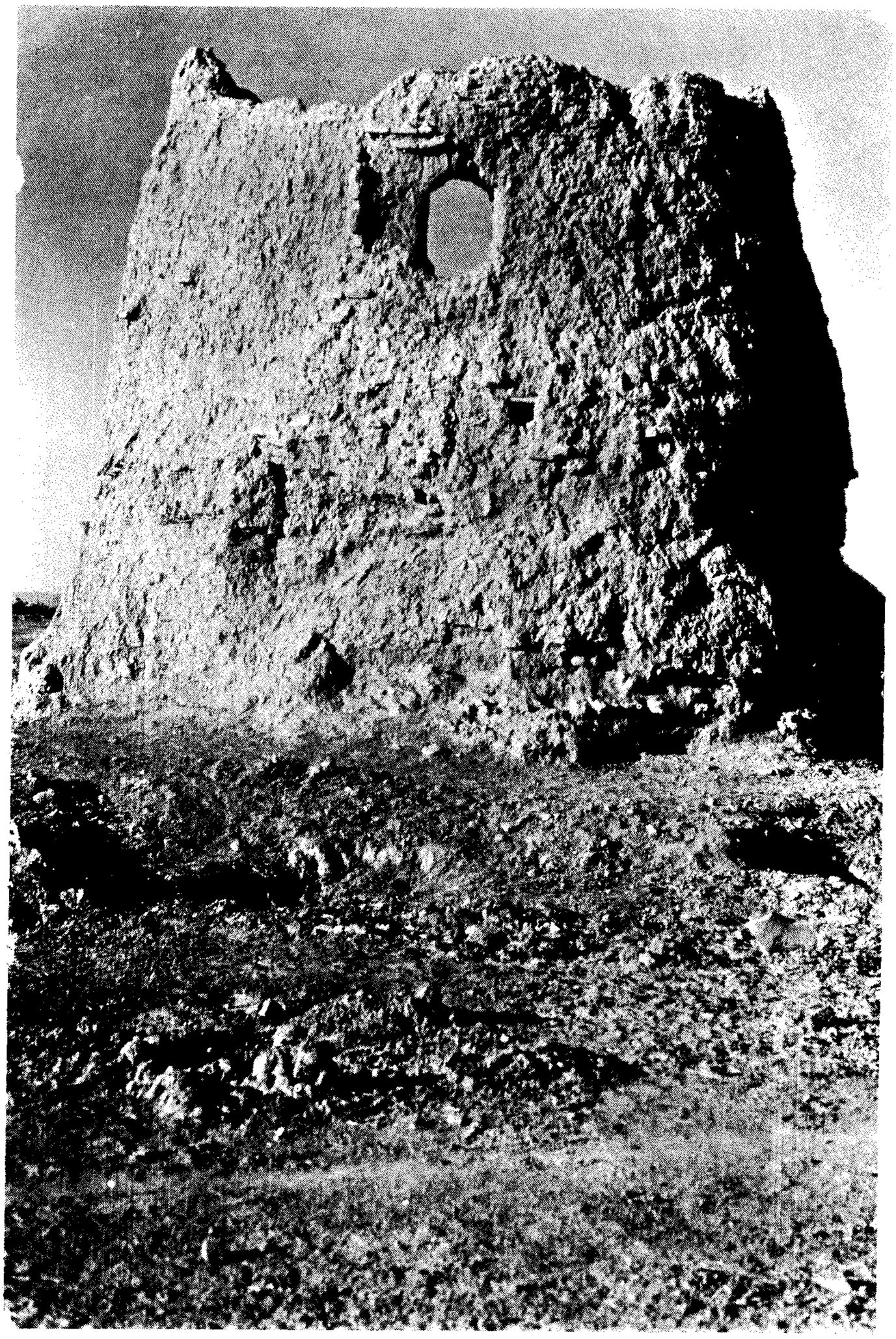

شکل ۱٦٤ ــ برج مخروبه سرچاه

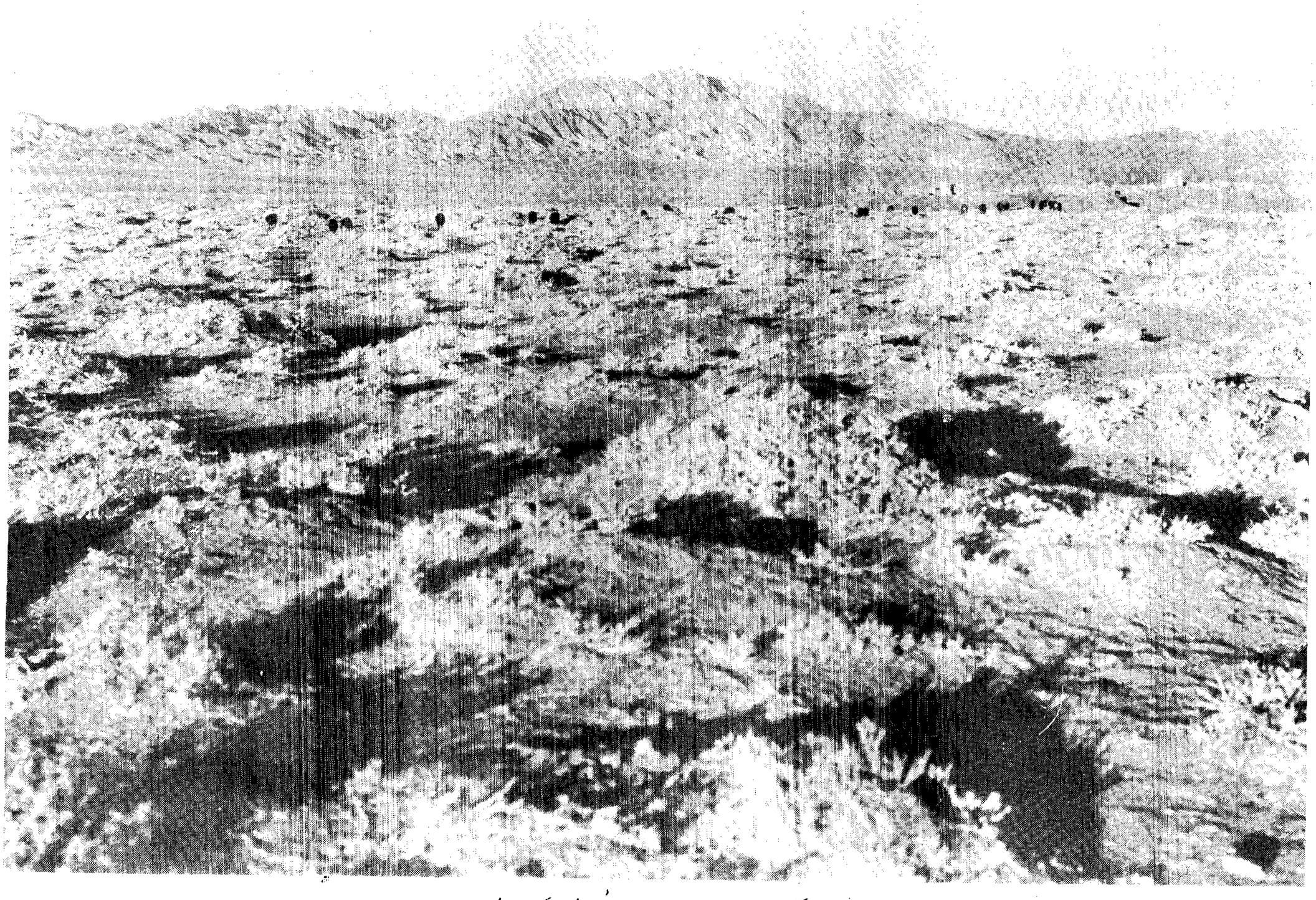

شکل ۱۶۵ ــ دشت سرهٔ چاه وکوه شاه

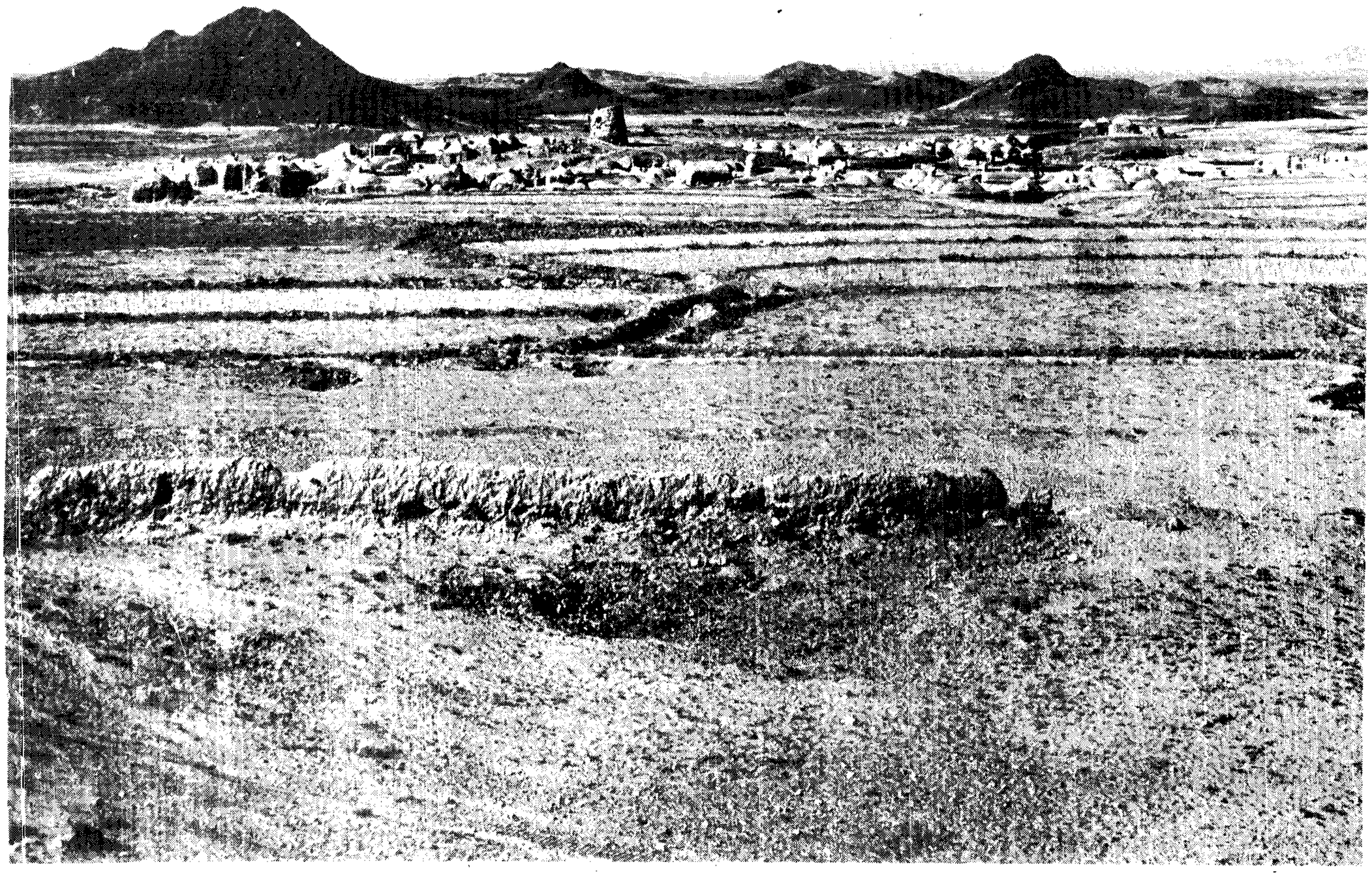

شکل ۱۶۶ ــ آبادی همند سرراه خوسف

شکل ۱۶۷ ــ خرابه نامشخص باآجرهای بسیار درشت پیش از اسلام بین خوروخوسف

شکل ۱۶۸ ــ حوض دودهنه بین سرچاه وبصیران

شکل ۱۶۹ ــ آبادی شرفه بین سرچاه وبصیران

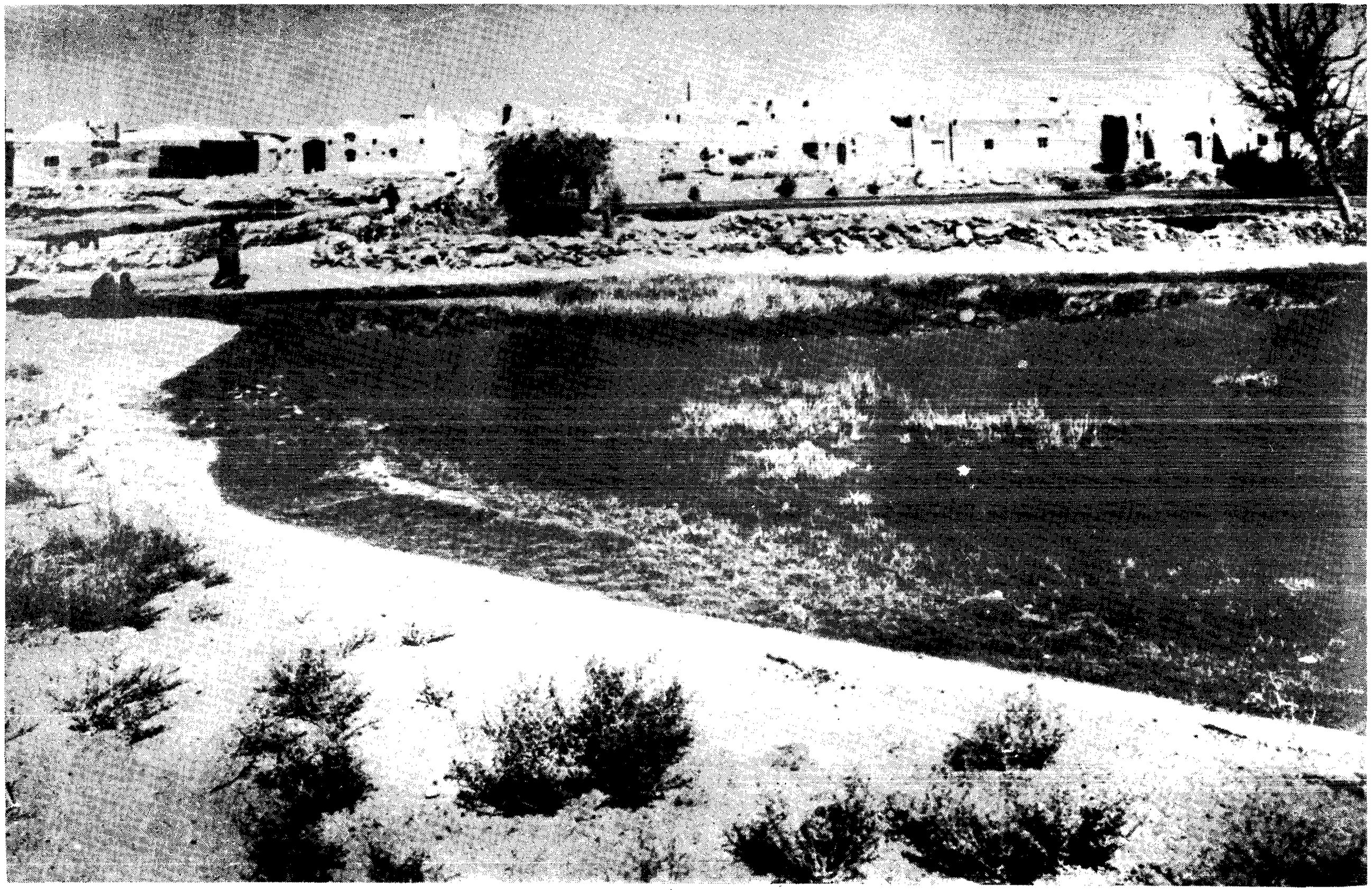

شکل ۱۷۰ ــ روستای بصیران

شکل ۱۷۱ ـ قلعه‌مخروبه بصیران

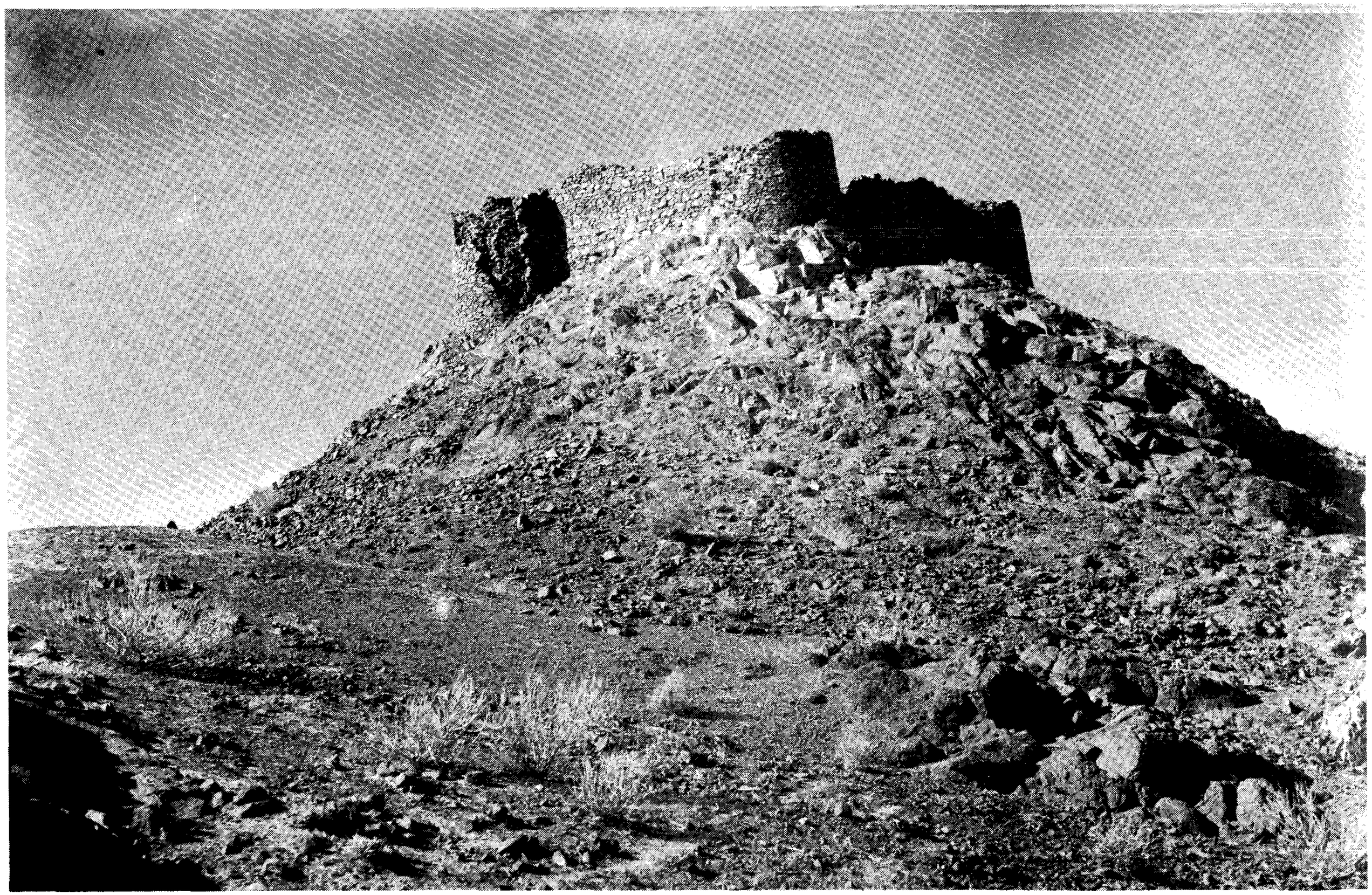

شکل ۱۷۲ ــ قلعه زری

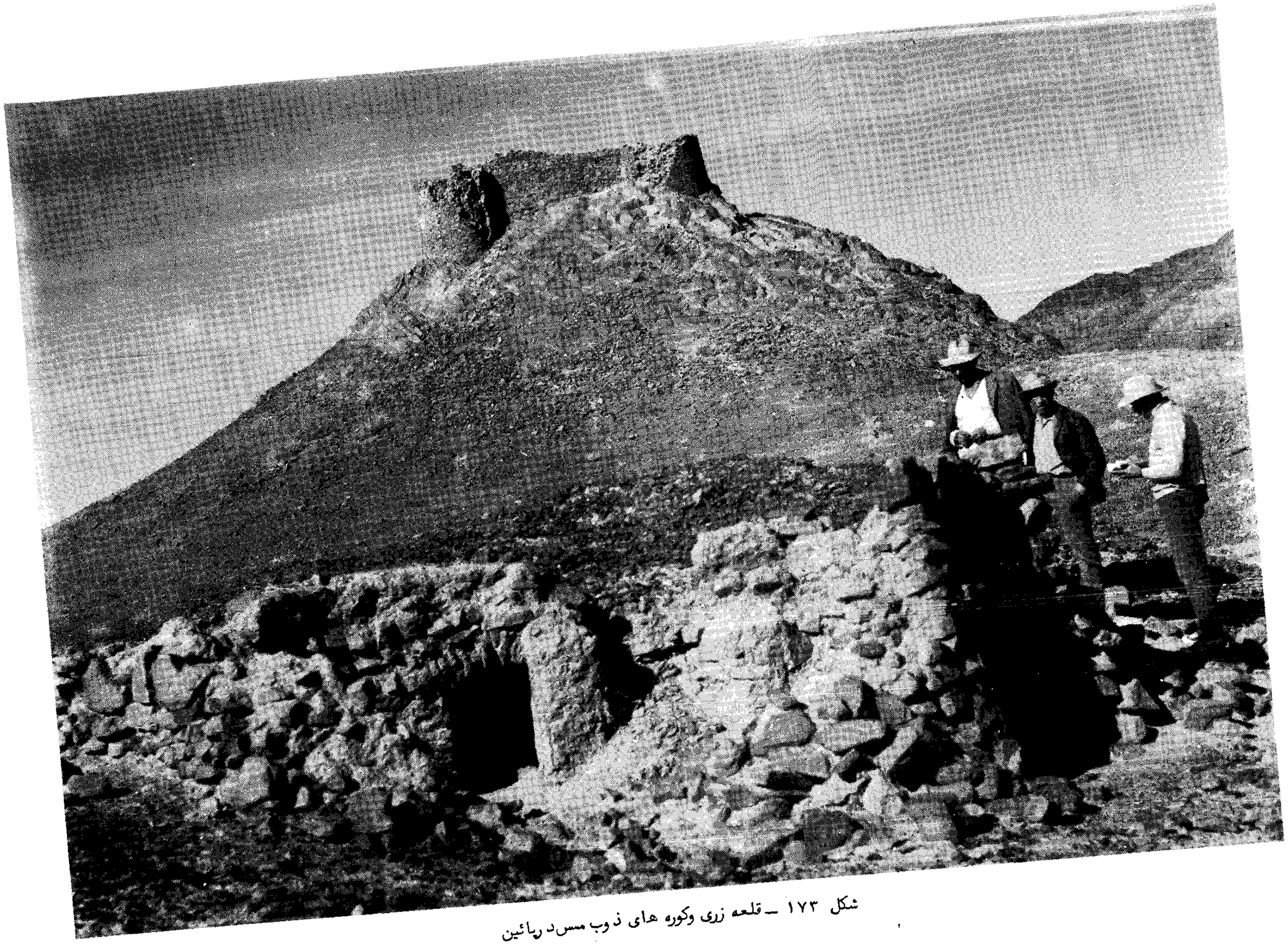

شکل ۱۷۳ ــ قلعه زری وکوره های ذوب مس در ریائین

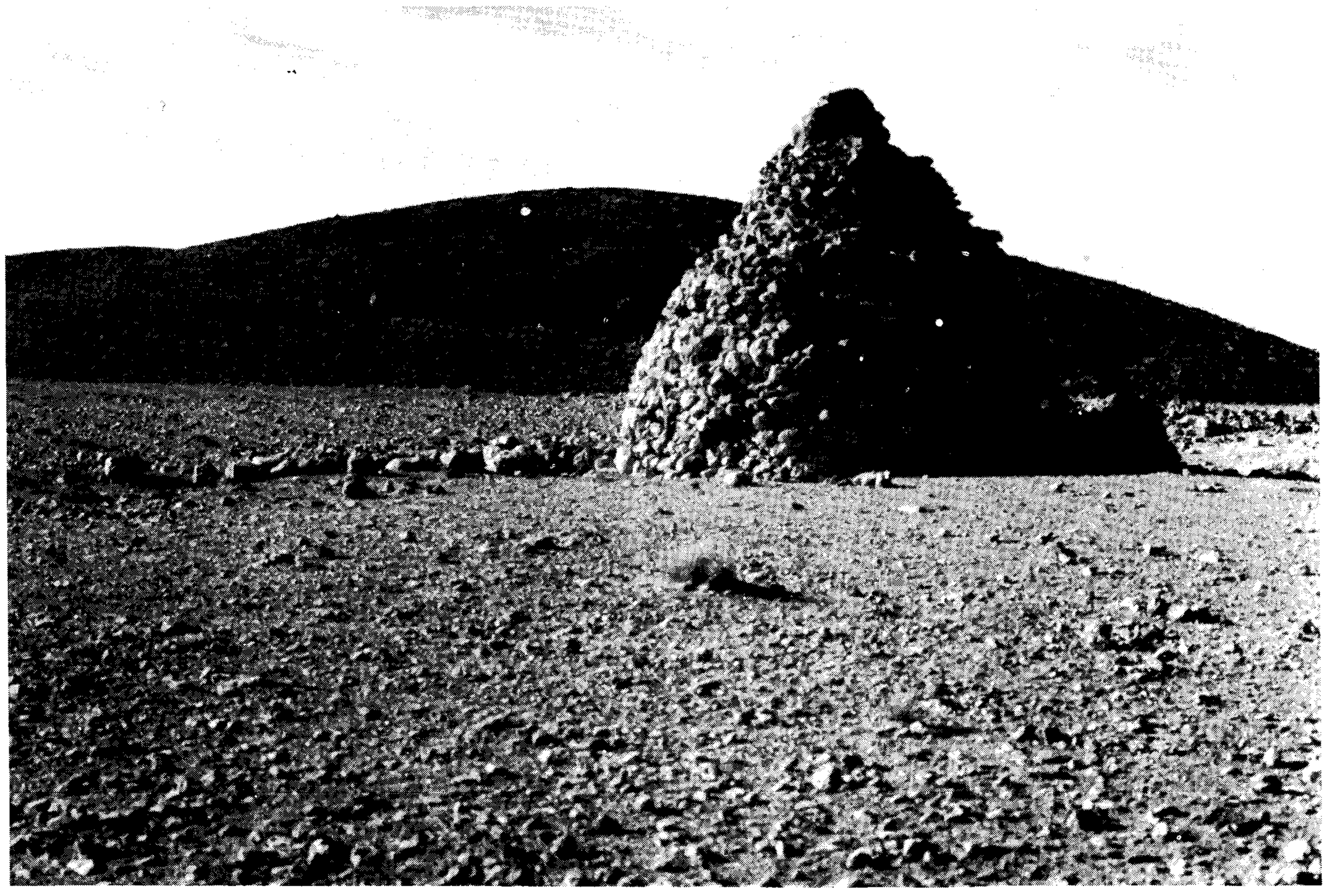

شکل ۱۷٤ ــ حوض‌بین قلعه زری ورومه

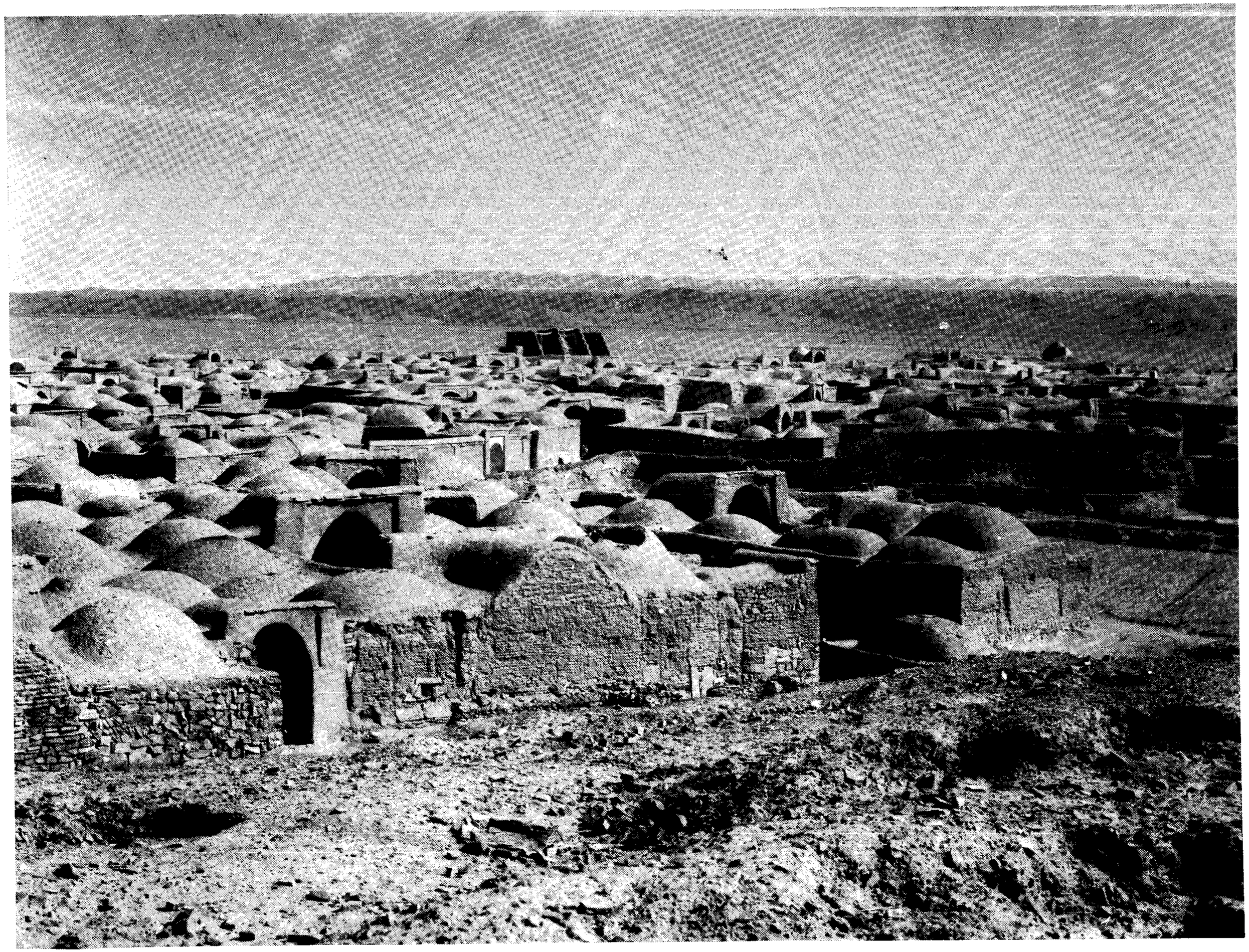

شکل ۱۷۵ ــ آبادی میقان سرراه نه

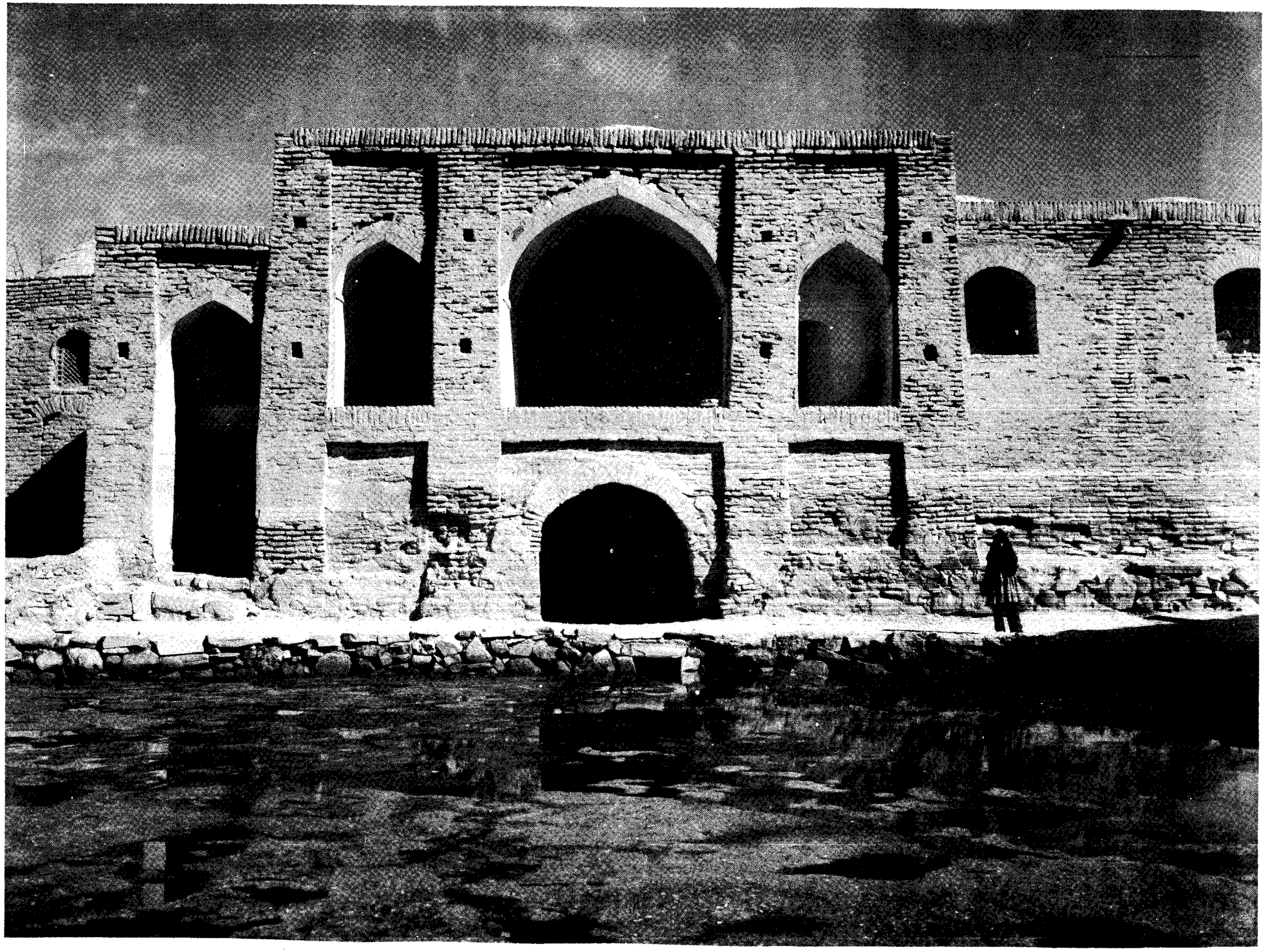

شکل ۱۷۶ ــ مسجد میقان ود هنه یکی ازقناتهای میقان ·

شکل ۱۷۷ ــ اسی باد معمور د رمیقان ـ

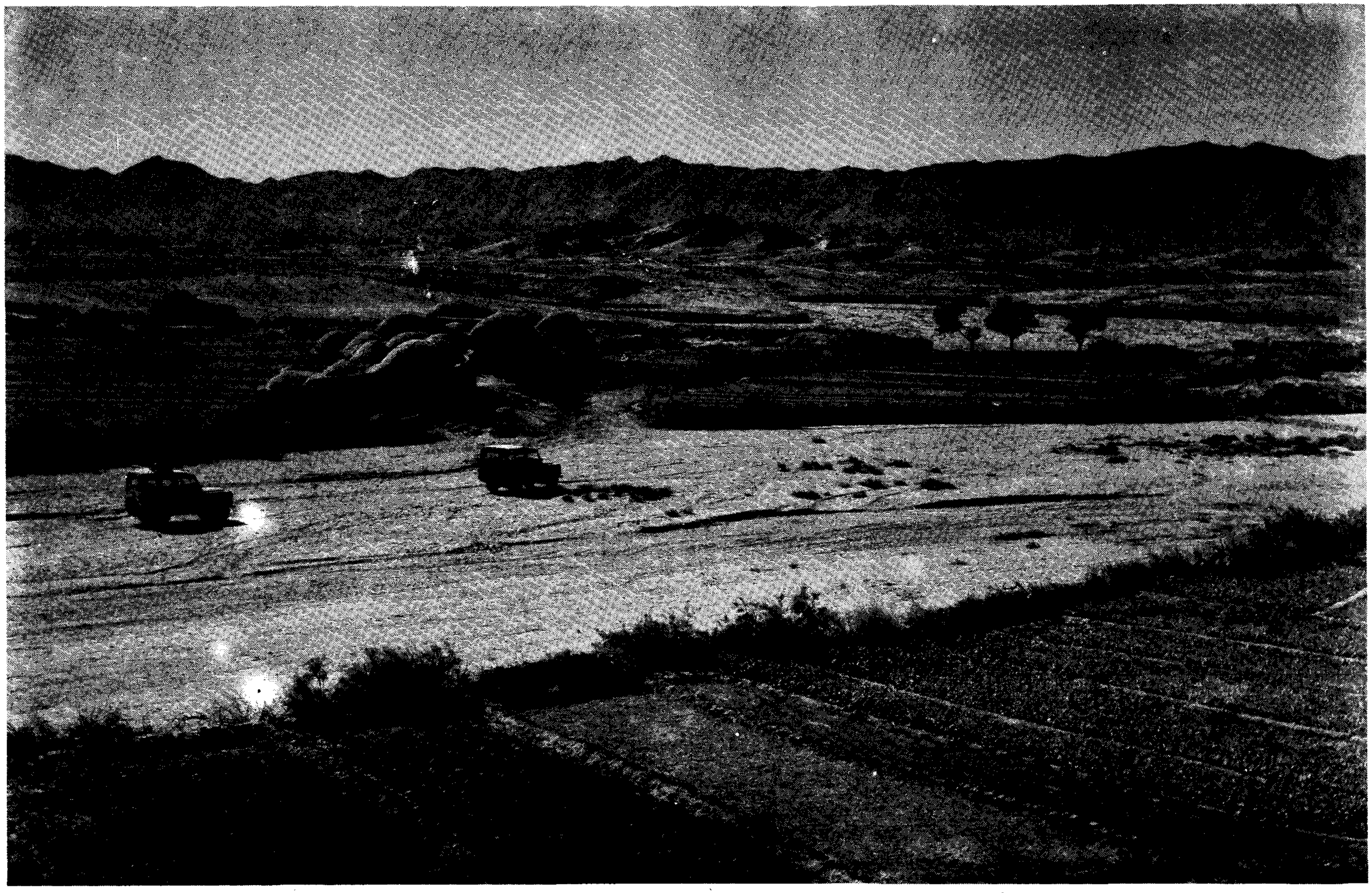

شکل ۱۷۸ ــ آبادی کوچک آتشکده بالا

شکل ۱۷۹ ــ خرابه های آتشکده درابادی اتشکده بالا

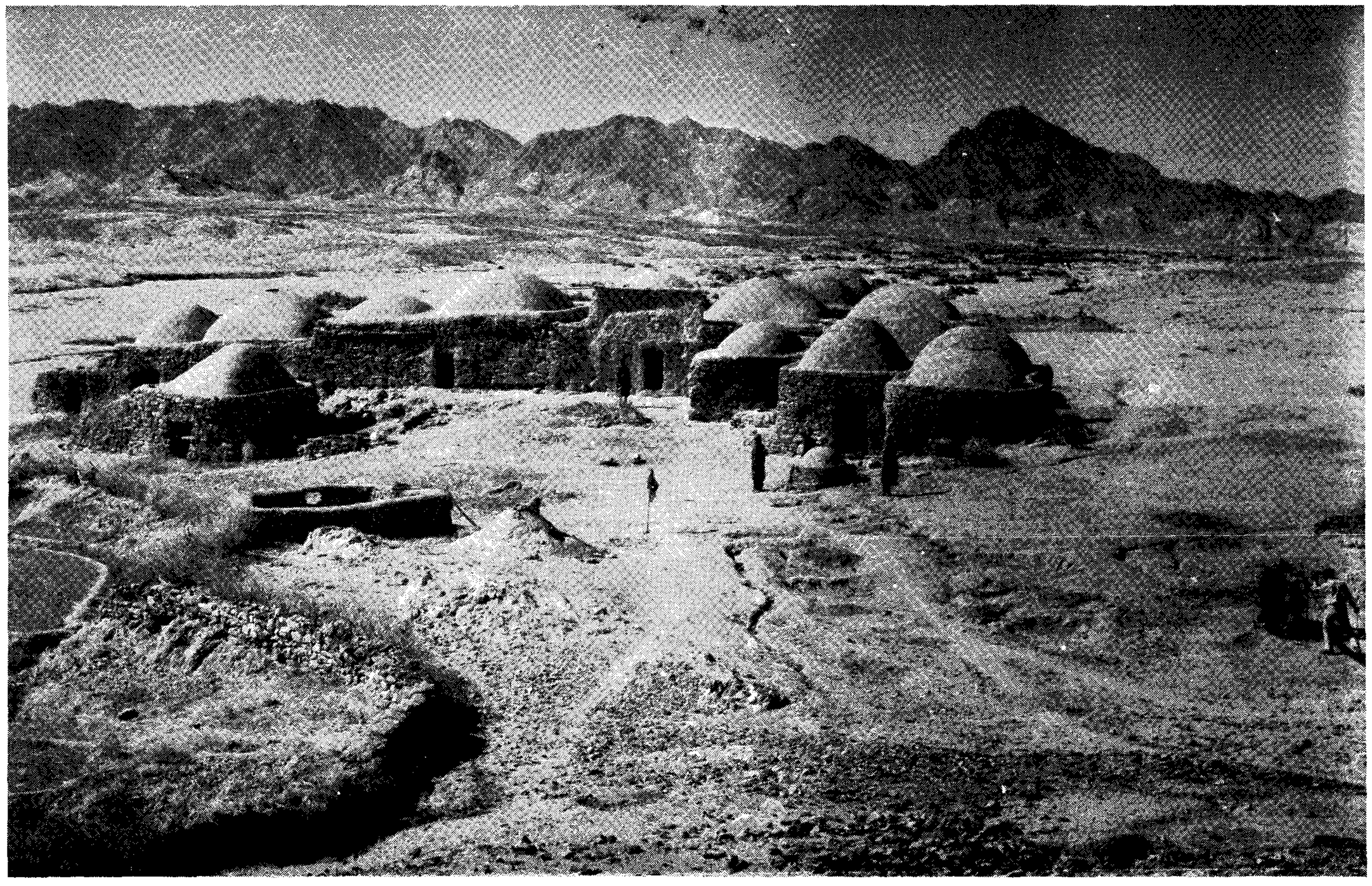

شکل ۱۸۰ ــ آتشکده پائین در مشرق شاهکوه

شکل ۱۸۱ ــ حوض‌علیشاه بین گودنه ومیقان

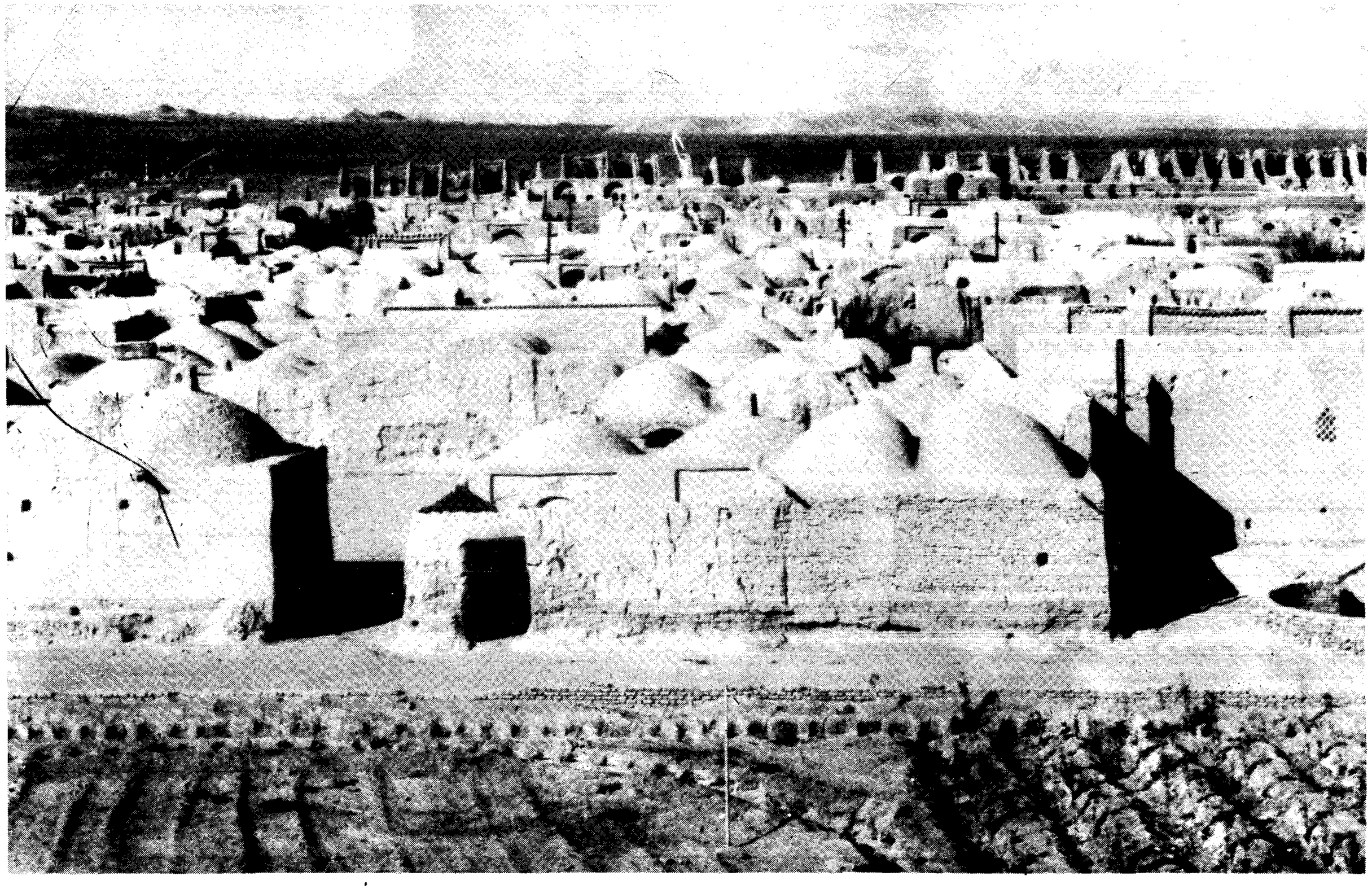

شکل ۱۸۲ ــ آبادی نهبندان ــ اسی بادهای مخروبه درعقب

شکل ۱۸۳ ــ قلعه مخروبه جدید نهبندان